

# مَائِدَةُ آيْمَانِي

جلد دوم

تأليف

عبد الحميد اشراق خاوری

مؤتسسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۹ بدیع

## فهرس مفصل جلد دوم

### کتاب مائده آسمانی

مشمتمل بر ۸۱ باب ازاینقرار :

باب اول - در بیان معنی حدیث علم ۲۷ حرفست

باب دوم - درباره حرکت آفتاب و زمین

باب سوم - درباره کواکب مفقوده و برق و ابوین غافلین

باب چهارم - درباره ترجمه حروف عالین

باب پنجم - درباره تجلی شمس حقیقت

باب ششم - درباره ایادی امرالله

باب هفتم - درباره غدیر خم

باب هشتم - درباره شرایط ثبوت

باب نهم - لوح مبارک در جواب چند سئوال ازاینقرار :

۱- خوف موسی ۲- عدم امکان حصول مقام

انبیا برای خلق ۳- مقام جناب قسوس

۴- مقام احبای الهی

باب دهم - درباره نعیم و جحیم

باب یازدهم - درباره کتاب مبارک بیان

باب دوازدهم - درباره مخابره قلبی

باب سیزدهم - درباره کتاب مستطاب اقدس

باب چهاردهم - درباره سر التنکيس (ببواب ۳۱ مراجعه

شود )

باب پانزدهم - درباره لوح زبرجدی و غیره

باب شانزدهم - درباره معنی آیه لواحة للبشر

باب هفدهم - در معنی وحی و الهام

باب هجدهم - درباره اجتماع بنی اسرائیل در بیت المقدس

باب نوزدهم - درباره انحراف برخی از نفوس (ببواب ۳۲

مراجعه شود )

باب بیستم - درباره مرتکب معاصی را مقتضای عدل الهی

عذابست .

باب بیست و یکم - درباره تأثیر خواب

باب بیست و دوم - درباره مجعول بودن عکس سلیمانخان

باب بیست و سوم - درباره عنایت حضرت ولی امرالله

باب بیست و چهارم - درباره چشم زخم (ببواب ۳۱ مراجعه

شود )

باب بیست و پنجم - لوح مبارک در جواب نه سؤال از اینقرار:

۱- سمند شاه گشتاسب ۲- چهارخواهش گشتاسب

خصه

۳- مسئله چاه ۴- روئین تنی اسفندیار ۵- ایام

۶- صعود روح انسان ۷- شفاعت حضرت رسو

۸- سفره پریان ۹- طالب حاجات در اماکن مقدسه

باب بیست و ششم - لوح مبارک، در معنی عالم زر

باب بیست و هفتم - خوردن گوشت

باب بیست و هشتم - عبد الله شلمفانی

باب بیست و نهم - در اجرای آرزوی بعضی و حرمان برخی دیگر

باب سی و ام - درباره علاج طاعون

باب سی و یکم - جواب هفت سؤال از اینقرار :

۱- شواطی رین ۲- سرتنکیس (باب ۱۴) مراجعه

شود ( ۳- اتصال نهر اردن ببحر اعظم ۴- جن

۵- صلات کبیره ۶- روح ۷- مطالب نفوس و عین

الکمال (باب ۲۴) مراجعه شود .

باب سی و دوم - لوح مبارک، در جواب سئوالات متعده

از اینقرار :

۱- انحراف بعضی از نفوس (باب ۱۹) مراجعه شود)

۲- تبیین آیه مبارکه کلمات مکنونه که میفرماید " در لیل

جمال همیکل .... (بفصل سوم قسمت اول مراجعه شود)

۳- مقصود از شانه و پر

باب سی و سوم - درباره بیوفایان

باب سی و چهارم - لوح مبارک، در جواب چهار سؤال از اینقرار :

۱ - منع از جمع آثار مبارکه جمال قدم یا آثار مرکز عهد لاهی

۲- شجره آدم ۳- شرارت شمر ومعنی قدر

۴- تلاوت زیارت نامه

باب سی و ششم - لوح مبارک درباره اینکه عدم ذکر در الواح  
مبارکه نفس جواز است .

باب سی و هفتم - درباره قضیه عزیز و والقرنین

باب سی و هشتم - درباره جن و ملائکه

باب سی و نهم - لوح مبارک در جواب ۵ سؤال از اینقرار:

۱- سؤال از رئیس ۲- تینا و زینا ۳- ک ظ

۴- ارض، حمراء ۵- مقام فنا

باب چهل - معنی انا عرضنا الامانة . . .

باب چهل و یکم - مقصود از ۲۴ پی‌رکه در کتاب یوحنا  
مذکور است .

باب چهل و دوم - امام دوازدهم

باب چهل و سوم - درباره دستور تبلیغ و دادن کتب  
بصتدی .

باب چهل و چهارم - ترجمه کتاب اقدس و جمع آوری خوارق  
عادات .

باب چهل و پنجم - وظایف محافل روحانیه و شاریعی -  
بیت العدل و مسئله حقوق

باب چهل و ششم - تعدد زوجات

باب چهل و هفتم - تبیین آیات کلمات مکنونه

باب چهل و هشتم - لوح مبارک، درباره مجعولات نقطه الکاف

باب چهل و نهم - لوح مبارک، درباره حرمت افیون و مسئله

ثواب و عقاب و دلیل بر قدم ذاتی امکانی

باب پنجاهم - لوح مبارک، درباره جواب سئوالات :

۱- نیت نامشروع ۲- علم جفر

باب پنجاه و یکم - ظهور حوادث ناگهانی

باب پنجاه و دوم - مسئله اقتصاد

باب پنجاه و سوم - تواریخ فلاسفه و اختلاف اسفارتورات

باب پنجاه و چهارم - درباره اقوال زائرین

باب پنجاه و پنجم - درباره جواب سوال از آیه لوح حکماء

باب پنجاه و ششم - جواب سئوالات :

۱- اصحاب کهف ۲- جن و انسان ۳- حرمت

از دواج موقت .

باب پنجاه و هفتم - لوح مبارک، درباره امتداد حیات سلف

باب پنجاه و هشتم - در تفسیر آیه قرآن ایحسب الانسان

ان لن نجم عظامه ...

باب پنجاه و نهم - در تفسیر سبع المثانی

باب شصتم - لوح مبارک، در جواب نه سوال از اینقصرار؛

۱- آیه اصطفینا ۲- حقوق ۳- یوم خصین الف سنه

- ٤- من يدعى امرا ... (ببواب ٦٧ مراجعه شود )  
 ٥- انذارات ارض طاء ٦- نبوت دانيال ٧- وحش  
 مذکور در انجيل ٨- شعر سلطان حسين اخلاطسى  
 ٩- سرير الطاء

باب شصت ويكم - نام نهادن اطفال  
 باب شصت و دوّم - لوح مكتب من يظهره الله  
 باب شصت و سوم - معنى حديث العلم تمام المعلوم وعيد  
 رهنومان .

باب شصت و چهارم - مسئله حمل مريم مادر حضرت مسيح  
 باب شصت و پنجم - محل توجه در وقت نماز  
 باب شصت و ششم - شيرينى وتلخى ومقام انسان  
 باب شصت و هفتم - لوح مبارك در جواب پنج سؤال :  
 ١- مرقد ملا عليخان ٢- مرقد سليمانخان ٣- مرقد  
 حضرت طاهره ٤- ٢٤ نفر دوره مبارك (ببواب ١٤)  
 همين فصل مراجعه شود ) ٥- الف سنه (ببواب  
 شصتم مراجعه شود )

باب شصت و هشتم - روز مبعث حضرت اعلى ويوم شهادت  
 آنحضرت جل سلطاننه و يومين مولدين  
 باب شصت و نهم - در جواب سائل از فقر و غنا  
 باب هفتم - لوح مبارك در جواب دو سؤال :

۱- کواکب آسمانی ۲- مکاشفات یوحنا و ۲۴ پیر

(ببایب ۴۱ مراجعه شود)

باب هفتاد و یکم - شدرحال برای زیارت قبور

باب هفتاد و دوم - چهار روز ناسر

باب هفتاد و سوم - معنی آیه اول سمرتکوبین واقسام علم

باب هفتاد و چهارم - اقسام ارواح و شرح هریک

باب هفتاد و پنجم - معنی آیه ملك لا یزالى را .....

باب هفتاد و ششم - درمعنی کوشر

باب هفتاد و هفتم - انقطاع و اشتغال بکسب و کار

باب هفتاد و هشتم - کتاب اقدس و صلوات

باب هفتاد و نهم - شرح نگین اسم اعظم

باب هشتادم - ثبوت زمان

باب هشتاد و یکم - الواح مبارکه که بافتخارملاعبد الفنى

اردکانی نازل شده و جواب سئوالات او درآن الواح

مسطور و مثبت گردیده است .

فهرس فصل دوم از قسمت اول بنپایان رسـ

اینک مطالب مندرجه در ابواب :



بساب اول - در معنی حدیث علم ۲۷ حرف است  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید : قوله الاحلی ؛  
نیریز جناب میرزا آقاخان علیه بهاء الله الابهی ؛

### هو الله

ای متوجه بملکوت ابهی از عدم مجال به جواب مختصر قناعت  
نما مقصود از عبارت حدیث حرف ملفوف نیست مقصود  
اینست که آنچه در قرون اولی از فضائل عالم انسانی بحیث  
ظهور پیوست و در عرصه شهود جلوه نموده از علوم و فنون و  
مخترعات و اکتشافات و مشروعات و اسرار کائنات و حقایق  
موجودات کل بمنزله د و حرفست اما آنچه بعد از ظهور  
قائم ظاهر خواهد شد از اسرار عالم و حقایق اشیا و صنایع  
ویدایع و معلومات عالم انسانی و سر مکنون و رمز مصون بمنزله  
بیست و پنج حرف چنانچه ملاحظه مینمائی که بعد از  
ظهور قائم چه امور عظیمه حاصل شده است که جمیع آنچه  
در سابق معلومات عالم انسانی بود مقابلی بایکی از آن نمینماید  
در مادیات ملاحظه کن که عنوان روحانیاتست مثلا جمیع  
اختراعات عالم انسانی و اکتشافات مادی در قرون اولی  
مقابلی بیک قوه تلغرافی فنوگرافی فتوغرافی تلفون قوه کهربا  
و مخابره بدون وسایط سیم نمیکند و قس علی ذلك و علیک، البهاء  
الابهی عبدالبهاء عباس .

و در لوح میرزاتقی خان قمی نازل قوله الاحلی :

" اما حدیث وارد که در ایام سابق د و حرف صادر ولسی  
 در ایام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد مقصود اینست که  
 آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات  
 عالم انسانی در ایام سابق ظاهر شده بمنزله د و حرف بوده  
 ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منیع کمالات و فضائل عالم  
 انسانی و علوم و فنون نامتناهی بدرجه ای رسد که بمثابه  
 جمیع حروف دیگر باشد یعنی این دور بدیع از دورهای  
 سابق اینقدر امتیاز و فرق دارد چنانچه ملاحظه مینماید  
 که هنوز قرن اول است در اینمدت قلیله چقدر اسرار  
 کائنات از حیث غیب بعالم شهود آمده چه سرهای مکنون  
 و رمزهای مسمون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه  
 اکتشافها از اسرار و حقایق اشیاء تحقق یافته و چه صنایع  
 و بدایع جلوه نموده دیگر ملاحظه نما که من بعد چه خواهد  
 شد. باش تا صبح دولتش بدمد اینهمه از نتایج سحر است  
 انتهی

باب دوم - در جواب سئوال از حرکت آفتاب و زمین

از قلم مبارک، حضرت عبدالبهاء در لوح نورالله نازل

قوله الاحلی :

" در خصوص حرکت آفتاب و زمین مرقوم نموده بودی جمیع

کاینات متحرکست ساکن در میان نه زیرا حرکت از لسوازم وجود است و سکون از خصائص عدم یعنی وجودی نیست که حرکت نداشته باشد . در الواح الهیه این قضیه صریح است که جمیع اجسام مزیئه و غیر مزیئه حتی ذرات کائنات متحرک است یا بالاصاله یا بالتبع اما یا حرکت نسبی در میانست البته جسم صغیر متحرک حول جسم عظیم است حرکت لیل و نهار واضح و مشهود است که از ارض است برهانش لامع است و دلیلش واضح مثلا جمیع این کره های نورانیه در این فضای نامتناهی در بیست و چهار ساعت ماعدا القطبین در مدت یک شبانه روز دوری زنند و طالسوع و افولی دارند این خارج از دو قسم نیست یا جمیع را مرکز نقطه ارض است و گل این محیط عظیم را در مدت قلیله که عبارت از بیست و چهار ساعت طی نمایند و یا آنکه کره ارض در این مدت قلیله دوری بر محور خویش زنند این واضح است که شقّ اخیر صحیح است از برای این اجسام نورانیه نامتناهییه حرکت واحده حول ارض محال است و اما حرکت سنویه که از آن فصول اربعه تحقق یابد آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه مثبت است که شمس دائما در نقطه احتراق مستقر است و ارض منتقل و الشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم یعنی شمس را حرکت

مانند آسیاب بر محور خویش است و بواسطه آلات و ادوات  
 اکتشاف شده است که آفتاب را نیز مانند ماه کفی و این  
 کف در مدت بیست و پنج روز و چیزی نمایان میشود و غایب  
 میگردد و این دلیل بر آنست که آفتاب بر محور خویش  
 متحرکست نه حرکت سنویه و نه حرکت لیل و نهار ایمن  
 مباحث ریاضیین است ولی ما باید از شمس حقیقت دم زنیم که  
 آن نیز آسمانی طائف بر حول خویش است نه طائف حول  
 نفسی و مستشرق از انوار احدی بل متجلیه بنفسها  
 لنفسها و لا تتجلی بقوة غیرها والکل یطوفون فی حولها  
 ویقتبسون من انوارها و یستمدون من حرارتها....." انتهی

باب سوم - در جواب سه سؤال

کواکب مفقوده و برق و ابوبن غافلین :

در لوح حسین نراقی نازل قوله الاحلی :

" از کواکب مفقوده سؤال نموده بودی کوکبی چون از ارض  
 بعد ابعده یابد و مانند ذوی الاذنان از کره ارض ابتعاد  
 نماید یعنی در دوره حرکت خویش از کره ارض دور شود  
 بظاهر مفقود گردد و همچنین نجوم ذوات الاذنان یعنی  
 اختران دم دار که الی الان ششصد و چیزی برصد آمده اند  
 آنان جمیع چنین اند و بدیهی و مسلم شده است که چون

يك  
 در حرکت خویش از ارض دور شوند پنهان گردند و چون نزد  
 آیند پدیدار شوند و اما ماده برق قوه جاذبه و دافعه است  
 که چون در روزا بر و باران بیکدیگر تصادم نمایند انفجار  
 سریع کند و قوه برقیه نمایان گردد و چون غیاء بـ برق  
 شدید است اطراف روشن و منور گردد .

و اما ابوین غافلین چون از این عالم بمعالم دیگر انتقال  
 کنند از الطاف محروم و از مشاهده محجوب و از فیض ابدی  
 ممنوع مانند کور نابینا و کر ناشنوا و مزکوم محروم و چون  
 زادگان جان و دل ایشان که مؤمن بالله و موقن بآیات الله  
 هستند استغفارکنند و شفاعت نمایند و بدرگاه الهی  
 جزع و فزع کنند و خیرات و مبرات نمایند شاید شفاعت  
 ایشان مقبول درگاه کبریا گردد . انتهی

باب چهارم — در جواب سؤال از ترجمه حروفات عالین  
 در لوح بشیرالهی نازل قوله الاحلی :

" از ترجمه حروفات عالین سؤال نموده بودید عمل و ترجمه  
 هر دو از قلم اعلی صادر " انتهی

باب پنجم — در جواب سؤال از تجلی شمس حقیقت

در لوح ت مشهدی محمد علی نازل قوله الاحلی :

" ..... شمس حقیقت از برج اسد لامع شد و باشد حرارت  
 در اشرف نقطه ظاهر حال بحسب ظاهر اگرچه آثار باهره

آن طلوع الهی بتمامه درحیّز شهود مشهود نه اما در حقیقت وجود تحقق یافته و بمقتضای استعداد این عباد ظاهر و عیان گردد " انتهى

بساب ششم - در جواب سؤال از ایادی امرالله در لوح آقامحمدعلی کاشانی نازل قوله الاحلی :

" از ایادی سؤال نموده بودید ایادی نفوس هستند که از قلم اعلی تعیینشان صادر و یا از قلم عبدالبهاء بایین خطاب مخاطب و باین عنوان مشرف گشتند همریک برصیاق الهی ثابت این عنوان در حق او صادق " انتهى و در سفرنامه جلد اول مسطور است :

" یکی از خدام در باره رؤسا و ایادی امر پرسید فرمودند جمال مبارک ریشه اوهمام را کند ایادی امر در این نظرهور با اسم و لقب وارث نیستند بلکه نفوس مقدسه ای هستند که آثار تقدیس و روحانیتشان در قلوب نفوس ظاهر شود<sup>۹</sup> دلها بحسن اخلاق و نیت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد نفوس خود شیفته اخلاق مدوحه و صفات مرضیه آنها شود وجوه خود متوجه شیم و آثار باجمره ایشان گردد نه لقبی است که بهره خواهند بدهند نه مسندی است که بهره خواهد وارث شود ایادی امر دستهای حقند پس هرکه ناصر و خادم کلمة الله است او دست حق است

مراد این معنی است نه لفظ و عبارت هر کس فانی تراست  
در امر الله مؤید تراست و هر کس خاضع تر مقرب تر .

باب هفتم - در جواب سؤال از غدیر خم

در لوح آقا محمد علی کاشانی نازل قوله الاحلی :

" از غدیر خم سؤال شده بود حکایت غدیر خم اینست که  
در حجة الوداع حضرت رسول در غدیر خم که منزلی از منازل  
مابین مدینه و مکه است کمر بند حضرت امیر را گرفتند  
و بلند فرمودند و گفتند ایها الناس من كنت مولا ه فهذا  
علی مولا ه اللهم و ال من و الاه و عاد من عاداه و انصر من  
نصره و اخذل من خذله بعد حضرات حاضرین جمیع از عان  
و تمجید نمودند حتی عمر بخ بخ لك يا علی لقد اصبح  
مولا ی و مولا کل مؤمن و مؤمنة گفت ولی بعد فراموش نمودند  
انتهی

باب هشتم - در جواب سؤال از شرایط ثبوت

در لوح آقا سید اسد الله نازل قوله الاحلی :

" از شروط ثبوت و لوازمات توجه سؤال نموده بودید دلیل  
ثبوت تخلق باخلاق اهل تقدیس از صدق و امانت و محبت  
و دیانت و شعله و حرارت و سکون و انقیاع و نشرفحات الله  
و اعلاء کلمة الله قولا و عملا این نشانه عربی نشانی است  
و سَجِيه هر ثابت بر پیمان " انتهى .

باب نهم - در جواب چند سئوال خوف موسی و رتبه خلق  
و انبیاء

در لوحی که عنوانش ( ای بنده جمال ابهی سائلی کسه  
سئوال نموده بودی ) است نازل قوله الاحلی :

" حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف  
جان چنانچه در قرآن میفرماید انی اخاف ان یفرطون  
میفرماید من میترسم پیش از تبلیغ امر پیشی گیرند و تعرض  
نمایند خوف از طغیان و عصیان داشت نه برای نفس خود  
و اما مسئله خوف از حبال و عصاهای سحره خوف از این  
داشت که مبادا تأثیر در نفوس نماید نه خوف از اذیت  
بر نفس خود و این حبال و عصا شبهات قوم است حضرت  
موسی از این خائف بودند که مبادا تأثیر در نفوس نمایند  
و اما امکان حصول مقام انبیا از برای جمیع خلق این ممکن نه  
زیرا خلق بمراتب است مادی و ادراک مافوق را ننمایند  
و خلقکم اطوارا سنگ، خارا یا قوت حمرا نگرند و خذف و صدف  
لوه لوه لاله نشود حضرت قدوس در ظل حضرت اعلی  
بودند نه مستقل لکن حضرت عیسی و حضرت رسول ذات  
مستقل مومنین اینظهور بمقام انبیا بنی اسرائیل رسانند  
اما نه انبیای اولوالعزم زیرا آنان ظهور گلی بودند باری  
مظاهر کلیه الهیه که بالاستقلال اشراق فرمودند مقامی دیگر



دارند و شأنی دیگر هیچ نفس بمقام و رتبه آنان نرسد\*  
 انتہی

باب دهم - در جواب سؤال از نعیم و جحیم  
 در لوحی که عنوانش ( ای بنده الهی دونا مه شما و اصل )  
 است نازل قوله الاحلی :

" نعیم روح قرب جمال قدیمست و جحیم بُعد از آن نور  
 مبین کمال و نقص است و علویّت و اسفلیت و نورانیت و  
 ظلمانیت هر چند روح مجرد است ولی تجرّدش از عالم  
 جسمانی است اما من حیث هی می دارند مراتب و مقام  
 عالی و دانی هر چند از رنگ امکان آزاد است و لکن بحسب  
 عالم خود او را مراتب و مقامات و شئون نامتناهی و همچنین  
 رجوعش الی اللّٰه رجوع جزئی الی الكلّ مانند قطره و دریا نه  
 بلکه این رجوع مانند رجوع طیور بگشن عنایت ربّ غفور  
 ملاحظه نمائید که ارواح در اوقات تعلق با جسم در جمیع  
 شئون از یکدیگر ممتازند بعضی در علو ادراک و کمالات  
 و بعضی در ادنی درجه نقص و مذلات همچنین بعد از  
 رجوع بمعالم الهیه این فرق و امتیاز موجود\* انتہی

باب یازدهم - درباره کتاب بیان

حضرت عبدالبها\* میفرمایند :

\* ای منادیان میثاق در خصوص ترجمه و طبع کتاب بیان

احکامی در بیان موجود که بنوی کتاب اقدس نسخ گردیده و بهائیان را تکلیف نصوص قاطعه کتاب اقدس است حال اگر کتاب بیان نشر شود و یا ترجمه گردد ملل اجنبیه حتی اهل ایران گمان نمایند که اساس دین بهائیان آن احکام مندرجه شدید در کتاب بیان است و حال آنکه بنوی قاطع کتاب اقدس آن احکام بیان منسوخ و مفسوخ است پس باید کتاب بیان را بعد از انتشار کتاب اقدس در جمیع جهات ارضی و اقالیم عالم نشر داد تا خواننده بداند که آن احکام شدید منسوخ و مفسوخ است و پیش از انتشار کتاب اقدس و ترجمه اش و شهرت احکامش نشر کتاب بیان جایز نیست

وعلیکم التّحیة والثّناء ع ع \* انتهى

باب دوازدهم - مخابره قلبی

در صفحه ۲۶۷ سفرنامه جلد اول چنین مسطور است :

( در مخابره قلبی و مذاکره بدون زبان پرسیدند فرمودند )  
 " واضح است اگر حسیبی دست محبوب را بگیرد معلومست چه احساسات حاصل میشود روی با روی مخابره مینماید  
 دل با دل مذاکره میکند چنانکه الآن این نور با چشم انسان  
 این آفتاب با زمین این ابر با خاک این نسیم با اشجار  
 مخابره مینماید این در جمیع اشیا جاریست "

انتهی

باب سیزدهم - لوح مبارك در باره كتاب اقدس  
 حضرت عبد البهاء جلّ ثنائه در لوح شريك حاجی امین  
 میفرمایند قوله الاحلی :  
 " ثابت بر پیماننا .... از كتاب اقدس سؤال نموده بودی  
 همین است که طابع شده چند حکم متمم دارد که با شرقلم  
 مبارك است لکن اوراق عبد البهاء را ناقصین سرقت نمودند  
 و آن ورقه نیز در بین آن اوراق است . چند روز پیش از  
 صعود جمال مبارك روحی لاجبائنه الغدای عبد البهاء را امر  
 فرموده که اوراقی که در حجره مبارکست جمع نماید و در جانتنه  
 بپنهد بحسب امر مبارك اوراق جمع شد و در دوجانتنه  
 گذاشته شد فرمودند این اوراق امانت تست این کلمه از  
 فم اطهر صادر شد و صف ندارند که چه حالتی رخ داد قسمی  
 که بیان نتوان نمود جمیع اعضاء بلرزه افتاد و اشک مانند  
 باران جاری شد در اینخصوص اختصار بهتر زیرا سبب  
 شدت تأثر شود باری آن دوجانتنه را در اطاق مبارك  
 گذاشتم بردن نتوانستم تا آنکه صعود واقع شد جسد  
 مطهر خواستیم که غسل دهیم میرزا محمد علی گفت شاید  
 آب تأثیری در این کند شما این را بدهید ما محافظانه  
 مینمائیم تا غسل اتمام یابد و جسد مطهر بسبحات مرقده  
 مجلل گردد من در چنان حالتی که ابداهوش و فکر نبود

وخطر خیانت نفسی ممکن نه تسلیم کردم او تسلیم میرزا بدیع الله نمود که در صندوق خویش بگذارد و محافظه کند ولی آنان جمیع را ضبط نمودند با جمیع امانات و مهرها و خاتمهای مبارک و یک ورقه از دو جانتی بمن دادند و الی الآن نزد ایشان است .... " انتهى

باب چهاردهم - الواح مبارکه در باره سر تنکس

حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمرسه الا طهر فداه میفرماید  
 قوله الاحلی :

" قد ظهر سر التنکس لرمز الرئیس این اشارت بعبارت حضرت شیخ احساسی است که در اخبار بظاهر میفرماید سر التنکس لرمز الرئیس این دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل میشود اعلاکم ادناکم میشود ومعنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار واحکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود مینماید طابق النعل بالنعل " انتهى

و در لوح دیگر میفرمایند قوله الاحلی :

" سؤال از کلمات مبارکه قد ظهر سر التنکس نموده بودی از عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفصیل این رساله مرقوم شده و هنوز سواد نگردیده انشاء الله سواد میشود

و انتشار مییابد " انتهى

و در لوح دیگر میفرماید قوله العزيز :

" از سر التنکيس لرئیس سئوال نموده بودید این عبارت از جمله عبارات شیخ مرحوم است که در جواب سئوال از قائم مرقوم فرموده اند جمیع فقرات در آن ورقه جوابیه شیخ مفصل شرح و تفصیل و تفسیر شده است و موجود است و مقصود این است که روسای شیخیه کل اقرار نمایند که این بیانات را نمیفهمند آنوقت آن شرح و تفسیر نشر شود یا آنکه شرحی روسای شیخیه مرقوم کنند در هر دو صورت جهلشان ثابت گردد حالشما باین روسا مثل پسر حاجی محمد کریمخان و غیره متصل و متابع مراجعت نمائید که شرحی در این بیانات جناب شیخ مرقوم نمایند و یا آنکه اعتراف بر عدم فهم کنند چه که مشهور شد که از حاجی محمد کریم خان سئوال نموده بودند گفته بود که من نمی فهمم و هر کس بفهمد من خاضع میشوم ولی لسانا گفته بود باید خطأً بنویسد ع " انتهى

بسا بپانزد عم - لوح مبارک، در معنی الواح زبرجدی

حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح میرزا محمد باقر هشیار

شیرازی فرموده اند قوله الاحلی :

" سئوال از لوح زبرجدی و لوح محفوظ نموده بودی این

لوح زبرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد لوح زبرجدی مندرج و مندرج است....<sup>\*</sup>  
( ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۳۸ حیفای ) انتهی

در سفرنامه مبارک مسطور است :

" و از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زبرجدی در کلمات مکنونه بوده فرمودند " مراد لوحی از الواح مبارکست و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگ های گرانبها نقش نمود اما اصطلاحات شرق است که بیضا را بمشیت و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را بمقام تقدیر و صفرا را باجرای امور تفسیر مینمایند " انتهی بآب شانزدهم - لوح مبارک در تفسیر آیه قرآنیه لَوَاحٍ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ

در لوح میرزاهاشم صهرشوخ سلمان از قلم مبارک مرکز پیمان جل ثنائیه نازل شده قوله الاحلی :

" مدلول آیه مبارکه اینست که نارجحیم بشره را یعنی روی را دگرگون مینماید تر و تازگی نمیکند و سوخته و بدرنگ مینماید یعنی نیران اعراض و انکار روی انسان را میسوزاند و تعرف المجرمون بسیماهم میگردد لطافت و بشاشت و نضارت و نور ایمان نمیکند چنانچه در آیه دیگر میفرماید

و وجوه علیها غبره ترهقها قتره میفرماید در یوم قیامت بسر  
 بعضی وجوه غبار مینشینند و موکلین این نار که نفوس مستحقه  
 را در آتش اندازند در یوم قیامت کبری ۱۹ نفرند و آن ۱۹  
 نفر ملائکه عذابند و عده این نوزده ملائکه عذاب نظیر  
 عده ملائکه رحمتند و خازن جنت رضوان که حروف حی اند ؛  
 انتهی

باب هفدهم - لوح مبارک، در معنی وحی و الهام  
 حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح میرزا حسین برادر  
 حضرت ورقای شهید میفرمایند قوله الاحلی :

" در خصوص وحی مرقوم نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام  
 بودند و مظاہر فیض حضرت رحمن وحی اختصاص بحضرت  
 رسول داشت لهذا کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوییم  
 بلکه بالهام رحمانی دانیم " انتهی

باب هیجدهم - درباره اجتماع بنی اسرائیل در بیت المقدس  
 حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی :

هوآلا بهیسی

در خصوص اجتماع سلاله اسرائیل در اورشلیم بموجب نصوص  
 انبیا سؤال نموده بودند اورشلیم و قدس الا قداس هیکل  
 مکرم و اسم اعظم است زیرا آن مدینه الهیه و شهر بند یزدان  
 چه که جامع جمیع آلا و نعم و حائز کلّ غنا و ثروت حقیقیه

و تحف و زینت معنویه و مشتمل بر شئون و خصائص حیاتیه  
 و محل ظهور آثار غربیه ربّانیه است و اجتماع اسرائیل در آن  
 عبارت از آن و بشارت بر آن است که کل اسرائیل در ظل  
 لواء الهی وارد و بر بحر قدم وارد میگردد چه که این  
 اورشلیم الهی که قدس الاقداس در قطبش واقع مدینه  
 ملکوتی و شهر آسمانی است شرق و غرب در زاویه از آن واقع  
 ولی با وجود این بحسب ظاهر نیز اسرائیل در ارض مقدس  
 جمع خواهند گشت و ذلك وعد غیر مکذوب مقصود اینست که  
 ذلتی را که اسرائیل در ده هزار و پانصد سال کشیدند حال  
 بدل بعزت سرمدیه خواهد گشت و بظاهر ظاهر نیز عزیز  
 خواهند شد بقسمی که محسود اعدا گردند و مغبوط اودا  
 طوبی لهم ثم بشری والبهاء علیهم اجمعین ع ع "

باب نوزدهم - درباره انحراف بعضی از نفوس

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

"سؤال فرموده بودید از نفوسی که وقتی از اهل ایمان

بودند بعد منحرف شدند که حقیقت حالشان چگونه است

این نفوس در بدایت مؤمن بودند ولی بسبب امتحان و افتتان

منحرف گشتند ان الحق یبدل النور بالظلمه و یبدل الظلمه

بالنور و این احتجاج منبث از اخلاق و اعمال است

والحق یبدل السیئات بالحسنات و یبدل الحسنات بالسیئات



مثلا سراج روشن بوده ولی از اریاح امتحان وافتتان  
 خاموش شده صحیح و سالم بوده ولی از باد خزان گرفتار  
 عسل مزمنه گردیده جسم تر و تازه بوده عظام رمیم گشته  
 ذلك بما اکتسبت ایدیهم والّا حقّ مهربان است و ملکوت  
 غفران و آنچه از پیش اکرام و خیری از آنان صادر عوضی  
 بوده اساسی نداشته و لا عبرة فی الاعراض حبطت اعمالهم  
 انتهى

باب بیستم - لوح مبارک در باره اینکه مرتکب معاصی را  
 مقتضای عدالت عذابست و جواب چند سئوال دیگر :  
 حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح ( آباده آقامیـرز  
 بدیع الله آگاه خادم حدیقه الرحمن ) میفرمایند قوله الاحلی :  
 " هو الله مرتکب معاصی را مقتضای عدل الهی عذاب  
 و عقاب است بهر صورتی که باشد زیرا عقوبت مبنی بر اراده  
 انسان است نه از برای شیر و اخلاق نوروشی چه بسیار که  
 پدر و مادر در احسن اخلاق و پسر در اسوء اخلاق یسا  
 بالعکس نوح و کنعان را بخاطر آر و عکرمة ابن ابی جهل  
 را ملاحظه کن این کفایت است امر دیگر که در الواح مذکور  
 ظهور صنعت مکتومه است لیلۃ القدس شبهی است که در قشله  
 لوحی صادر و همچنین لوحی که بجهت درویش صد فملى  
 نازل شده و جمیع احبا را باتحاد و اتفاق دلالت فرمودند

و این لوح در ضمن کتابی طبع شده اما شهادت حضرت  
 اعلیٰ روحی له الفداء اگر در ایام رضوان واقع عید گرفته  
 نمیشود. استنباطهای منجمین یعنی استنباطهایی که  
 تعلق بوقایع خیر و شر دارد ابداً حکمی ندارد کذب  
 المنجمون برب الکعبه ولی استنباطهای فنی که تعلق  
 بحركات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و امثالها این پایه  
 و مایه دارد و اما استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدسه  
 خارق العاده است دخیلی بفن نجوم حالی ندارد... انتهی  
 ( ۱۳ ذی قعدة حیفاً ۱۳۳۹ ) ع ۴

باب ۲۱ - بیان مبارک، درباره تأثیر خواب

در سفرنامه مبارک، جلد اول ص ۱۰۰ و ۱۰۱ است :

" یکی از دوستان در مجمع از تأثیرات خواب سؤال نمود که  
 مکرر واقع شده در دو نفر در دو محل دور از یکدیگر در آن واحد  
 یکدیگر را صد میکنند و لحن یکدیگر را میشنوند و میشناسند  
 فرمودند " معلومست مابین روح انسان و حقایق موجودات  
 ارتباطی عظیم است چنانچه گاهی آنچه در خواب می بینند  
 در بیداری واقع میشود بلکه در بیداری وقتی که قلب فارغست  
 اموری بخاطر میگذرد که بعد صورت خارجی پیدا میکنند  
 پس بین ذهن انسان و آن صورت خارجی ارتباط روحانی است

و روح دارای قوه کاشفه است چون این قوه معلوم شد  
این مسائل آسان میشود با وجود این مزه اینجاست که  
مادیون درحالتی که انکار قوه روحانیه میکنند خود مشغول  
کشف طبقات ارضند و غرق قوه روحانیه و مدعی آگاهی  
از اوضاع آتیه " انتهی

باب بیست و دوم - لوح مبارک، درباره عکس سلیمانخان  
حضرت عبدالبهاء جل ثنائه میفرمایند قوله الاحلی :  
" اما عکس جناب سلیمانخان این عکس تصویر نیست نه  
تحقیقی زیرا حضرت سلیمانخان شمایل جمیل و قامت  
برازنده ای داشت و وقتی که او را شمع آجین کردند با سر  
نیزه و طرف سینه را یعنی میان جلد و استخوان سوراخ  
کردند و دو شمع زدند و همچنین در دو کتف دو شمع  
زدند این حقیقت واقع است لهذا این عکس عکس سلیمان  
خان نیست تصویر است وعلیک، البهاء، الابهی عبدالبهاء  
عباس "

باب بیست و سوم - در عظامت حضرت ولی امرالله  
حضرت عبدالبهاء جل ثنائه میفرمایند قوله الاحلی :  
" اما عن السئوال الذی سالتوه فاعلموا بان هذا سرّ مکنون  
وانه كالجوهرة المخفیة فی صدفها و اما عن ظهوره فانه  
مقدر من قبل و سوف یأتی الوقت الذی فیہ یظهر نوره

وتتجلی آثاره و تنکشف اسرارہ \* انتهى

باب ۲۴ - لوح مبارک، درباره چشم زخم

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

\* واما در خصوص چشم زخمی یعنی اصابة العين که در عربی  
عين الكمال گویند مرقوم نموده بودید که چشم شور را آیا اثری  
هست ؟ در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر  
نفوس حکمتی بالفه موجود این من حيث العموم اما  
نفوس ثابته راسخه مصون از این حادثه و اگر چنانچه  
نفسی را وهم و تأثیری حاصل شد بود و پنج مرتبه با اله  
المستغاث بر زبان راند \* انتهى

( ببا سی و یکم همین فصل نیز مراجعه شود )

باب بیست و پنجم - لوح مبارک، در جواب سئوالات تسعه

حضرت عبدالبهاء جل شانه میفرمایند قوله الاحلی :

هو الا بهی

کرمان جناب شهریار اسفندیاری پاریسی . نامه ای که  
بتاریخ شهر شعبان ۱۳۳۸ مرقوم نموده بودید رسید  
سئوالاتی چند فرموده بودید که شرح و تفسیر میخواهد  
این بنده در گاه فرصت و مهلتی ندارد که بتحریر جواب  
پردازد این مختصر که مرقوم میشود از کثرت محبت و  
مهربانی است باید شکرانه خدای یگانه نمائید که جواب

نامه نگاشته میشود ولی درغایت اختصار اما جواب مفصل  
 در زمانی که مشرف میشود شفاها بیان خواهد شد .  
 سؤال اول - سمند ارجحند شاه گشتاسب کنایه از مقام  
 سیر و حرکت آن بزرگوار بود آن سوار بر آن اسب در میدان  
 مکاشفه و شهود جولان میداد و فرورفتن چهارپای اسب  
 بشکم اشاره بآنست که آن سمند از سیر بازمانده بود بعد  
 حضرت زردشت ترتیل آیاتی نمود که چهار دست و پای اسب  
 از شکم بیرون آمد یعنی آن سمند سعادتمند به سیر  
 و حرکت آمد اما چهار خواهرش حضرت گشتاسب از آن حضرت  
 بزرگوار این واضح و آشکار است که سیر درعلاء اعلی بود  
 خواب عبارت از آنست که منسلخ از عالم جسمانی باشد  
 پر معنوی بگشاید و در عوالم روحانی سیر و سیاحت فرماید  
 و موهبت ثانی را به ناماسب عطا کرد پرده گذشته و آینده  
 بدرید و بدیده کاشف حقائق اسرار گذشته و آینده کشف  
 کرد . اما زندگی جاوید این نصیب حضرت شاه خسرو شد  
 یعنی حضرت شاه کیخسرو همچنانکه جانش زندگانی جاوید  
 یافت نامش نیز حیات ابدیه یافت اینست که آوازه و صیت  
 او جهانگیرگشت و الی الابد باقی و برقرار است .  
 اما مسئله چاه نظیر مسئله چاه سرمن رای است اوهمام است  
 آن بزرگوار به چاه فرو نرفت ولی باوج ماه رسید اما

روئین تنی اسفندیار اشاره از مقام بلند است که تیسر  
 دشمنان و تیغ بد خواهان در آن مقام تأثیر ندارد این  
 مقام با سفندیار عنایت شد و ایام خصه آزادی ارواح آن نیز  
 از حواس خصه است که جانها از حواس خصه ظاهره آزاد  
 گردند و بسر مکنون و رمز مصون پی برند یعنی رازی که با  
 حواس خصه ادراک نشود بل بمکاشفه روحانی و دیده عقل  
 ادراک گردد .

و اما صعود روح انسان بجهان پرفتح البته کشف عالم  
 جسمانی را مینماید زیرا هر رتبه عالی کشف رتبه سافل نماید  
 لکن رتبه سافل کشف رتبه علیا نکند مثلا انسان از عالم  
 خاک بمعالم انسانی آمده و عالم انسانی کاشف جهان خا  
 وهم واقف بمعالم نبات وهمچنین مطلع بمعالم حیوان جمیع  
 را کشف مینماید ولی عالم خاک از عالم پاک انسان خبری  
 ندارد و خیرات و مبرات که بجهت ارواح گردد البته تأثیر  
 دارد .

اما شفاعت حضرت رسول مخصوص بنامت رسول بسو  
 اما سفره پریان و خوان اجنه که مصطلح اقوام مختلفه  
 است این اوهام مخفی است و اما طلب حاجت در اماکن  
 مقدسه ؛

چون آن اماکن منتسب بخدا است لهذا اشرف

بقاعست البته طلب حاجات در اشرف بقاع مانند سایر جهات  
منتسب و اما این جنگ خونریز عالم امیدم چنانست که  
در این عصر اول و ثانی بهاء الله منسوخ گردد اگر چنانچه  
اسباب مهیا و بروج و ریحان سفر ممکن اذن حضور دارید  
از خدا خواهم که اسباب راحت از برای شما میسر گردد  
و بامه الله فیروزه و دو عزیز فریدن و همایون از قبل من  
تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید عبدالبهاء عباس  
۴ ذالحجه ۱۳۳۸ حیفه .  
انتهی

باب بیست و ششم - در معنی عالم زر

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه میفرمایند قوله الاحلی :  
طهران بواسطه امة الله المنجذبه فائزه امة الله هاجر  
علیها بهاء الله الابهی .

هو الله

یا امة الله نامه شما رسید مضمون معلوم گردید جواب  
مختصر مرقوم میشود عالم زر که گفته میشود حقایق و  
تعیینات و تشخصات و استعداد و قابلیت انسان در مراتب  
علم الهی است چون قابلیت و استعدادات مختلف است  
هریک، اقتضائی دارد آن اقتضا عبارت از قبول و استعداد است  
انتهی

باب بیست و هفتم - بیان مبارک، درباره خوردن گوشت  
 (سؤال از خوردن گوشت نمودند فرمودند : " خدا  
 بر حسب ایجاد برای هر ذی روحی رزقی ممین کرده  
 طیور را منقار داده تا دانه را غذای خود نمایند و حیوانات  
 مثل گاو و گوسفند را دندان مانند داس خلق کرده تا  
 علف خوار باشند اما حیوانات درنده را چنگال و انیاب  
 داده که شکار نمایند زیرا نمیتوانند علف خوار باشند . گوشت  
 غذای آنهاست و لکن خوراک، انسان گوشت نیست چه که  
 در ایجاد آلات گوشت خوری باو داده نشده خدا او را  
 احسن صور داده و مبارک، خلق فرموده نه درنده  
 و خونخوار " انتهى ( سفرنامه جلد اول ص ۲۷۲ )  
 و نیز حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح نیویورک ادوین فر  
 میفرمایند :

" انسان محتاج و مجبور بر خوردن گوشت نیست اگر این  
 گوشت نخورد باز در نهایت خوشی و قوت زندگانی نماید مثل  
 آنکه با ایفه برهماء دهند ابداً گوشت نخورند با وجود این  
 در قوت و قدرت و بنیه و قوای حسیه و مشاعر عقلیه از طوایف  
 دیگر پست تر نیستند و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن  
 گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند که  
 بحیوانات و فواکه و اثمار و روغن ها و مغزها مانند پسته و



بادام قناعت کند البته بهتر و خوشتر است و عليك البهاء  
الابهی ع ع .

باب ۲۸ - لوح مبارك در باره عبد الله شلمفانی  
حضرت عبد البهاء در لوح ملازاده تبریزی میفرمایند  
قوله الاحلی :

هو الابهی

ایها الناظم الناثر لله درك من اقتباس ادق المعانی  
وتنظیمه اشعارا كالدرر الخوالی و نثرا كعقود اللؤلؤی  
مرحی مرحی بك ایها الصلغ الروحانی بما ایدك النفس الر  
ان عبد الله الشلمفانی قد نطق بابداع المعانی و صریح الخبر  
بظهور النیر الساطع من الافق الایرانی ولكن الظالمین  
والهزله والرزلة الخذله هدرُوا دمه و نسبوا الیه البهتان  
العنایم و قتلوه بظلم عظیم ولكن الله برئه من البهتان  
وقدر له الروح والريحان و الان هو فی نعیم مقیم ومقام کریم  
زاد الله درجته فی عالم البقاء و انعم علیه بالنعیم والا لا و  
عليك البهاء الابهی ۲۰ شعبان ۱۳۳۹ عكا بهجی  
عبد البهاء عباس

باب ۲۹ - بیان مبارك در بیان اینکه چرا آمال بعضی  
مجری نمیشود .

در سفرنامه چنین مسطور است : ( جلد اول ص ۳۱۰ )

یکی از حضار سؤال نمود که چرا آمال بعضی در عالم مجری میشود و بعضی نمیشود ؟ خلاصه بیان مبارک در جواب این بود که " آنچه با تقدیرات موافقت نماید تحقق مییابد و علاوه نیت خیر و حسن تدبیر جاذب تائید است اما آمال انسان پایانی ندارد انسان بهر درجه ای برسد مافوق دارد لذا همیشه باید در حسرت و زحمت باشد و هرگز راحت نیابد مگر بسمی و توکل که با وجود کوشش در امور قلب انسان فارغ و سرور گردد نه از حصول شأن و ثروتی مفرور شود و نه از فقدان آن محزون و این مقام بقوه ایمان حاصل شود " انتهى .

باب سی ام - در علاج طاعون

حضرت عبدالبهاء در لوح جمشید خداداد میفرمایند :  
 قوله الاحلی :

هو الله

"..... از علاج طاعون استفسار فرموده بودید جمهور

اطباء بر آنند که این درد را درمائی نه و این نیش را نوشی

نیست ولی در ایام طاعون گرفتن خون بافراط و شرب مبردات

و نوشیدن آب زرشک نیز بافراط بسیار مفید است علی الخصوص

پیش از ابتلای باین درد در اوقات وقوع طاعون در مدینه

وقری اگر چنانچه نفسی مداومت در آن وقت نماید محافظت

گردد وعلیک، البهاء، الابهی ع ع \*

باب ۳۱ - لوح مبارک، در جواب هشت سؤال قوله الاحلی:

( لوح معاون التجار نراقی )

هو الله

.... جواب سؤال اول شواطی نهر الرین بذون رنگین شد  
 ومن بعد نیز خواهد گشت ثانی قد ظهر سرالتنکیس لرمز  
 الرئیس این اشارت بعبارت حضرت شیخ احساسی است که  
 در اخبار بظهور میفرماید سرالتنکیس لرمز الرئیس این دو  
 معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل میشود  
 اعلاکم ادناکم میشود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است  
 یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل  
 و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود  
 مینماید طابق النعل بالنعل ثالث اتصال نهر اردن ببحر  
 اعظم بیانش واضح و برهن است از جمله اشاره بتشریف  
 جمال مبارک، بحرا اعظم بشواطی نهر اردن است و آن نهر  
 در این بلاد است یعنی حضرت مقصود رب الجنود در بقعه  
 مبارکه ارض مقدس وادی ایمن آید و بانوار تقدیس تجلی  
 وجلوه فرماید رابع مراد از جن درآیه مبارکه فرقان  
 نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است  
 جن موجودی است پنهان اینست که میفرماید بیرونکم من

حيث لا ترونهم يعنى آنان بايمان و ايقان شما واقف  
 و مطلعند ولى ايمان و ايقان آنان در نزد شما پنهان  
 الجن من استجن فيه نور الايمان او نارالطفيان .  
 خامس اداى صلوة كبير روزى يكمرتبه كافي و هرنفسى كه اين  
 صلوة بگذارد از اداى صلوة وسطى و صغرى معاف است .  
 سادس روح در هيكل انسان مانند اشراق آفتاب در مرآت  
 است . سابع مطالب نفوسى آن فكر مخصوصى است .  
 ثامن عين الكمال كه چشم بد است اين تصور اشخاص است  
 و تأثر قلوب و چون شدت تأثر در قلوب حاصل شود ضرر  
 ياحتمل واقع گردد و آيه ويزلقونك، بابصارهم كناية از حدت  
 و شدت نظر از روى غضب است و عليك، البهاء، الا بهى ع ع

باب سى و دوم — در جواب چند سئوال

حضرت عبدالبهاء ميفرمايند قوله الاحلى :

" نفوسى كه تصديق نموده اند و بهدايت پرداخته اند و  
 حال بكلى بپريشاني فكر مبتلا شده اند سبب اين است كه  
 اين اشخاص با نفوس غافله مباشر گشته اند و مخالفت  
 نص صريح الهى نموده با اشرار الفت گرفتند و مؤانسست  
 جستند اين است كه ميفرمايد : " مجالست اشرار نور جان  
 را بنار حُسبان تبديل نمايد " زيرا ممكن نيست كه شخص

سالمی باشخص مساولی و یامجدومی الفت نماید و علت  
 سرایت نکند امروز جمعی بیخردان که مانند حیوان اسیر  
 عالم طبیعتند و از جهان الهی خبرند آرد با هر نفسی  
 الفت کنند القاء شبهات نمایند کم کم این سم مهلک در  
 نفوس مستمعینی تأثیر کند زیرا غافلین این ایام را میزان  
 ادراک حس است و میزان حس ناقص و در سفر اروپا در  
 لندن را در مدرسه عالییه اکسفورد که اعظام دارالفنون عالم است  
 در مقابل صد و هفتاد و پنج فیلسوف ادله قاطعه اقامه شد  
 که میزان حس ناقص است و البته در جرأت خواننده ایست  
 و اما عبارت کلمه مبارکه در اسرار مکنونه که باین مضمون میفرما  
 " هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و  
 گریست و کرویجان از ناله او گریستند چون استفسار شد  
 هیکل بقا فرمود در عقبه وفا منتظر ماندم و رایحه وفانیافتم  
 چون رجوع نمودم حمامات قدسی چند را دیدم در دست  
 کلاب ارض مبتلا و حوریه الهی سؤال از اسامی آنها نمود  
 جمیع مذکور شدند مگر اسمی از اسماء چون حرف اول اسم  
 از لسان جاری شد اعل غرفات بیرون دیدند و چون حرف  
 ثانی شنیدند بر تراب ریختند و از مکن غیب نند بلند شد  
 که زیاده بر این جائز نه " این مضمون آن کلمات مکنونه است  
 نه عین عبارت باری ملاحظه نمائید آن اسمی که در آن زمان

بتمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه مینمائید که بیوفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند ازیتی نبود که نکردند و صدمه نماند که نزدند و بسیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این در نزد عبد واضح و مشهور است عجبت از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب واما پرو شانه که در کلمه مبارکه مکنونه مذکور آن میثاق الهی است این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفاء بعبد البهاء نمایند نه اینکه گوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراشند ولی بکلی چشم از انصاف بسته بنهایت جفا و اعتساف پرداختند .

باب سی و سوم — در جواب سئوال سائل از بیوفایان

حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ف ای ثابت بر پیمان نامه عورخ یازدهم جولای رسید و د تلفرا از شما رسید یکی سئوال از مستر اسپراک، و یکی بالاشتراک، با امة الله روزه طلب توفیق نموده بودید از عبریت یحیائیهها و سائرین مضطرب نشوید این مسائل مثل کف دریا است میآید و میگذرد اما یحیائیهها مناسبت ندارند که در مجلس شماها حاضر شوند زیرا آنان را مقصدی جز القاء شبهات نه

بنوعی روش و سلوک، نمائید که خود آنها حاضر نشوند  
 اما شما مطمئن بتائیدات الهیه باشید احبای الهی  
 چون پای ثابت و استقامت بنمایند توفیقات حمدانیه شامل  
 حال گردد روزی خواهد آمد که زکری از اینها نخواهد  
 ماند محزون باشید مغموم نگردید بکمال قوتقیام نمائید  
 زیرا این نفوس مانند ثعلبند و بندگان جمال مبارک، اسد  
 غالب و عنقریب این ظاهر و آشکار گردد جمیع احبای را از قبل  
 من تحیت ابدع ابهی برسان شخصی بر من اعتراض نموده  
 که تمدن الملک، چرا طرد شد و حال آنکه باید جمیع طوائف  
 عالم را دوست داشت و لکن اینقدر ملاحظه ننموده که نفس  
 مبارک حضرت بهاء الله نفوسی را طرد نمودند و در کلمات  
 مبارک، نهایت تحذیر از معاشرت منافقین میفرمایند بلیسی  
 با جمیع طوائف عالم باید نهایت دوستی داشت ولی بسا  
 منافقین معاشرت و الفت ممکن نیست زیرا مضرت بر امر واقع  
 شود منافقین در امر ریخته نمایند و بکلی اساس امر الهی را از  
 ریشه براندازند الفت با منافقین مانند آنست که انسان  
 ماری را در قمیص خود بپروراند یا عقرب را در آستین خود  
 منزل دهد جمیع حواریین مسیح از یهودای اسخریوطی  
 اجتناب نمودند و همچنین در مکاتیب بولس مدینه نمائید که  
 چقدر منع از معاشرت با منافقین کرده است و همچنین بعد

از حضرت موسی علیه السلام ملاحظه نمائید که منافقین اسرائیل  
گوساله پرستیدند حال اگر چنین واقعه واقع شود آیا باید  
با آنان بنهایت محبت آمیزش کرد و متابعت نمود این چه  
فکر باطل است يك، یاربصام منافق در زمان رحبصام  
چه فسادى در میان بنی اسرائیل انداخت چقدر سبب  
فساد شد چقدر سبب ریختن خونها گشت اکثر اسباط  
بنی اسرائیل را نهایت بعبادت بعل مبتلا کرد آیا باید  
چنین انسانی را نهایت آمیزش و محبت و الفت نمود ؟ یا  
آنکه باید نفوس را از چنین اشخاص محفوظ نمود ولى  
بجمیع ملل عالم باید در نهایت محبت و مهربانی باشیم  
یعنی نفوسى که نمیدانند نه منافقین زیرا منافق سبب شود  
فساد عظیمی در میان آید ما باکسى نزاعی نداریم نهایتش  
این است که تمدن الطلک بین اصحاب فتنه انداخت  
بدرجه ای که نزدیک بود بکلی بنیان الهی برافتد بکرات  
توبه کرد بعد از توبه باز فساد کرد نهایت تلفرافی در حق  
او مرقوم گشت که تمدن الطلک توحش است معاشرت با او  
جائز نیست و اگر چنین نمیشد بنیان الهی بکلی در طهران  
منهدم میگشت این عبد را مقصدی جز خیر عموم عالم انسانی نه  
اما اگر ماری مثل تمدن الطلک هجوم کند مجبور بر آنم که  
احبا را بیدار کنم و اگر نکنم عند الله و عند الخلق مسئولم



اما اگر نفسی ضرری بشخص من وارد آرد نه امرالله ولو عضوی  
 از اعضا مرا قطع نماید فوراً عفو نمایم و بنهایت مهربانسی  
 با و پردازم در اینموقع دشمن را دوست شمرم اما اگر نفسی  
 ضرر بامرالله رساند او را دوست نشمرم و اگر و همنی برامرالله  
 وارد آرد البته تمکین ننمایم و علیکم البهاء الا بهیسی  
 عبد البهاء عباس

باب سی و چهارم - در جواب سئوالات اربعه

حضرت عبد البهاء جلّ شأنه در لوح لا هیجان جناب میرزا  
 مهدی سیلّی حضرت خلیل جلیل رفیق حاجی امین  
 علیه بهاء الله میفرمایند :

هو الله

ای بنده رب الجنود ... نوشتجات این عبد را با الواح  
 مقدسه مبارکه در یک کتاب جمع نمودن جائز نه الواح رحمانیه  
 با هیچ آثاری جمعش جائز نه شجره حضرت آدم مقام بلوغ  
 عالم است حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد  
 جلوه نماید سبب تأخر شد چنانکه پدر مهربان خواهد که  
 طفل شیرخوار از الطاف غذاهای گوارا تناول نماید لکن  
 معده شیرخوار همضم نتواند و نتیجه برعکس بخشد و از غذای  
 اصلی باز ماند . شرارت شمر و درندگی و خونخوارگی یزید  
 از تهور خود ایشان قضارا نباید متهم نمود قدر استعداد و

لیاقت و اندازه خود اشیاست زیرا معنی قدر اندازه است  
 وقضای الهی که عبارت از حکم ربّانی درحقیقت اشیاست  
 بقدر و اندازه اشیا ظاهر میشود .

دربقعه مبارکه تلاوت زیارت مخصوصه مقدم بر سایر مناجاتست  
 ولی مناجات نیز جائز " انتهى .

باب سی و پنجم - درباره قضیه ابوالبشر

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح میرزا اسحق ولسل  
 قنیهاس حمدانی میفرمایند :

" قضیه ابوالبشر حضرت آدم که در کتب مقدسه مذکور  
 تأویل دارد و تفسیر خواهد بود مقصد از ایجاد خلقت روحانی  
 است و وجود رحمانی والا اگر اندک ملاحظه شود اطفال  
 نیز ادراک کنند که این کون نامتناهی جهان هستی این  
 وجود بی پایان این دستگاه عظیم این کارخانه قدرت قدیم  
 شش هزار ساله نیست بسیار پیش از این است چنانچه  
 بدلائل و برامین قاطعه عقلیه و اکتشافیه بر اهل معارف و  
 علوم در این عصر نورانی معلوم گردید الیوم آثاری اکتشاف  
 یافته که ثابت و محقق است که ده هزار سال پیش بوده از  
 علم طبقات ارضی این سر مکتوم مفهوم میگردد که عمر عالم پیش  
 از تصور بشر است " انتهى .

باب سی و ششم - درباره اینکه عدم ذکر در الواح مبارک،  
نفس جواز است :

از كلك اطهر مركز پيمان در لوح فائزه نازل قوله الاحلی :  
"..... سئوالی که نموده بودید عدم ذکر در الواح الهی  
نفس جواز است زیرا منهی از نصوص استنباط میشود"  
باب سی و هفتم - در تحقیق ر استان عزیز و ذوالقرنین:  
حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لوح جناب نوش آبسادی  
فرموده اند :

".... مسئله عزیز علیه السلام حقیقتش اینست که مقصود ملت  
حضرت موسی بود که بهجوم بخت النصر اسیر و ذلیل شده  
بودند و از ارض مقدس هفتاد هزار نفر ببا بل اسیر برد هبوند  
این ملت بمد سال مرده و مضمحل شده بود حضرت عزیز از  
این واقعه محزون و مکدر لهذا بشارت باو رسید که این  
ملت دوباره جان گیرد چنانکه واقع شد و اما حضرت خضر  
حقیقت موسی بود نه شخص دیگر بحکم حقیقت احکامی صادر  
میشد که عقول بشریت از ادراک آن عاجز بود زیرا خارق العاده  
بود مقصود از این قضیه اینست که مثلا هر مقدسه الهیه  
یفعل ما یشاء و یحکم ما یریدند آنچه بفرمایند باید اطاعت  
نمود و ابداء شك و شبهه بخاطر نیارود که این حکم بظاهر  
موافق عدل و انصاف هست یا نیست این زُهور فکری

منتهی بعصیان و طغیان گردد اینست حقیقت مسئله که  
باین عنوان بیان شده .

و اما آیات در خصوص ذوالقرنین از آیات متشابهات است  
تأویل دارد معترضین این حکایت را دام تزویر نمودند  
و سؤال کردند که شاید جواب مخالف آراء آنان صادر شود  
و این سبب تزلزل اهل ایمان گردد لهذا قضیه ذوالقرنین  
بحسب ظاهر موافق آراء سایرین نازل شد تا اعتراضی نتوانند  
ولی در هر کلمه رمزی مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که  
بقلب سیر و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحری مظهر کلی کرد  
ملاحظه فرمود که شمس حقیقت در قالب ترابی و مائی پنهان<sup>ست</sup> .  
انتهی

ببابت سی و هشتم - در بیان معنی ملائکه و جن

حضرت عبدالبهاء جل ثناءه در لوحی میفرماید :

" اما ما سئلت یا ایها المتوجه الی ساحة البقاء والمقتبس

من قبسات شجرة طور السیناء من الملائكة والمراد بهذا الاسم

فی الایات الالهیه فاعلم بان له معان شتی و فی مقام

الخلق یطلق علی الذین قدست اذیالهم عن الشهوات

و یتبعون رب السموات فی کل الصفات و هذا الاسم یطلق

علی باطنهم و یحکی عن سرهم و حقیقتهم و اولئک الذین

یذکرهم الله فی آیاته و یسمیهم باسماء شتی و انی اذکرک

من اسمائهم وافرده لك لكي تعرف المقصود معاني كلمات  
حضرة المعبود منها حطة العرش فاعلم بان المراد من  
العرش هو قلب الانسان كما تغرد عندليب البقاء وورقاء  
العماء قلب المؤمن عرش الرحمن و نطق لسان العظيمة  
في الكلمات المكنونه فؤادك منزلي قدسه لنزولي وروحك  
منظري طهره لظهورى لانه يقبل تجلى الجمال ويستقر عليه  
سلطان محبه مالك المبدأ والمآل و في مقام الحق يطلق  
على انبياء الله ورسله كما قال تبارك و تعالى في القرآن الكر  
الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة اولى  
اجنحة مثنى وثلاث ورباع وقد اراد رب العزة من الاجنحة  
في هذه الاية شئون الايات و اقسام البيئات التي بعثهم  
بها و جعلها سبب وصول العباد الى معدن الرشاد  
وهداية الخلق الى جنة الحب والوداد لانها هي السبب  
الاعظم لترقى العالم والجنح الا قوم لطيران القلوب الصافية  
الى جنة الاحديه و مقام قدس الواحدية لذا سميت بالاجنحة  
في الكتب الالهية فوالله يا ايها المتوجه لو يسمع احد من  
آيات ربه يسمع الفؤاد ويدرك لذة المعاني التي سسترت  
فيها ليرتقى الى منتهى مقامات السداد ويتصاعد من العوالم  
الترابية الى العوالم الحقيقية و في مقام يطلق هذا الاسم  
على مشية الله النافذه و ارادته المحيطة الكاملة لانها هي علة

خلق العالم وسبب تقمص قميص الوجود هيكل المصدم  
وان هذا الاسم يطلق على جميع الصفات الالهيه وانى لو اريد  
ان افصل في هذا المقام ليطول الكلام و من يريد ان يطلع  
ويعرف بالتفصيل فليقرء آيات الله العزيز الجميل ويتفكر  
فى المقامات التى نزلت هذا الاسم اذا يعرف المراد ويقنع  
عما ذكر فى كتب العباد وفي مقام يطلق هذا الاسم على احكام  
نزلت من سماء مشية الرحمن و جعلها الله السبب الاعظم  
لحفظ العالم وقد ربها الموت والحيات و انها هى فى مقام  
اخذ الروح عن المشركين تسمى عزرائيل و فى مقام حفظ  
عباد الله عن الافات تسمى ملائكة حافظات وفيكل مقام تسمى  
فى الايات الالهيه باسم مخصوص و لا يقدر العاقل ان يشك  
ويضطرب من اختلافات الاسماء التى نزلت فى كتب الانبياء  
ثم اعلم يا ايها المؤمن بالله بان الذى خلق الوجود  
من المدم و علم الانسان ما لا يعلم يكون مختارا فيما يشاء  
ومقتدرا على ما يريد من خلق جديد و لا ينكر المعارف قدرته  
القادرة و قوته القوية القاهرة و يوقن كل بصير بانه لو يشاء  
لمخلق خلقا لا تدركه حوادث الزمان و لا يحيط عليه حواس  
من فى الامكان و انى فى هذا المقام اكتب لك ما نزل من  
جبروت الله العزيز الجميل فى جواب من سئل ربه الجليل  
من جبرئيل قوله جلّت عظمته و علت قدرته ( واما ما سئلت

من جبرئيل اذا جبرئيل قام لدى الوجه ويقول يا ايها  
السائل فاعلم اذا تكلم لسان العظمة بكلمته العليا يا  
جبرئيل ترانى موجودا على احسن الصور فى ظاهر الظاهر  
لا تعجب من ذلك ان ربك لهوالمقتدر والقدير .

واما ما سئلت من الجن فاعلم بان الله تعالى خلق الانسان  
من اربع عناصر النار والهواء والماء والتراب وظهر من النار  
الحرارة ومنها ظهرت الحركة ولما غلب فى الانسان طبيعة  
النار على ساير الطبيع يطلق عليه هذا الاسم وهو فسى  
الحقيقة الا وليه يطلق على المؤمنين بالله والموقنين بآياته  
والمجاهدين فى سبيله لانهم خلقوا من نار الكلمة الربانية  
التي تكلم بها لسان العظمة قال وقوله الحق وخلق  
الجان من نار من نار وكذلك وصفهم فى كتابه المبين  
بقوله المتين اشداء على الكفار لان فيمقام الجهاد مع اهل  
العناد تراهم كالبرق اللامع والرمح القامع تعالى من حركهم  
بتلك النار الموقدة ولما تنظر الى رحمهم ولطفهم واتباعهم  
امر الله وتقديسهم عما سواه تسميهم بالملائكة كما ذكرنا  
فى بد والكلام و فيمقام يطلق على الذين يسبقون فى الايمان  
عما دونهم بما يرى منهم سرعة الحركة من النار الموقدة من  
الكلمة الالهية لان من قلوبهم ترتفع زفرات المحبة والوداد  
وفى بواطنهم تلتهب نيران مودة مالك المبدأ والمعاد

اذا فاعرف يا ايها السائل باننا فسرنا لك التفسير الحقيقي  
 في هذا الاسم ولكن فاعلم بانه يطلق على غير المومنين مجازا  
 بما يرى منهم من الكبر والاستكبار في امر الله والمحااربة  
 والمجاهدة مع انبياء الله ويدل على هذين التفسيرين ما  
 نزل من جبروت مشية الله رب العالمين فيسورة الجن قوله  
 تعالى قل اوحى الى انه اسمع نفر من الجن فقالوا اننا  
 سمعنا قرآنا عجبا يهدى الى الرشده فامنا به ولن نشرك بربنا  
 احدا الى قوله تعالى وانا الصالحون وماندون ذلك  
 كنا طرائق قدرا فيا ايها العبد المتوجه الى الله قد نزل  
 في آيات مالك المبدأ والمآل كلما يخطر بالبال فلا تحتاج  
 بالجواب والسؤال ولكن احتياج اهل الوداد هو من  
 تشتت الالواح في البلاد نسئل الله بان يوفق احبائه على  
 قراءة الاياته والواحه ويؤيدهم على عرفانها والاستغناء عما  
 دونها ونسئله تعالى بان يقدر لك ولا حبايه خيرا دنيا  
 والاخرة ويسكنكم في ظلال شجرة عنايته والطفه ويشركم  
 من معين رحمته وافضاله انه على كل شئ قدير لا اله الا هو  
 الواحد الفرد العزيز الحكيم \* انتهى  
 باب سى ونهم - در جواب پنج سؤال  
 حضرت عبد البها \* جل ثنائه در لوح آقا ميرزا فضل الله خان  
 ابن بنان الملك صيفر مايند قوله الاحلى \*



"سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید  
 این رئیس عالی پاشاست که سبب نقل از عراق بحمد و  
 ایفلاق و از آنجا بسجن عکا شد و مقصود از جبل تینا وزیتا  
 و جبل مقدس است که در قرآن به تین و زیتون نامیده شده  
 و در ارض مقدسه واقع شده اند و اما ك، و ظ حروف منقطه  
 که در بدایت لوحی از الواح مبارك صادر مقصد اسم کاظم  
 است و ارض حمراء و کثیب احمر مقصد مقام قضا است  
 زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضراء  
 مقام قدر است و حمراء مقام قضا است و صفراء مقام امضاء  
 یعنی ارض حمراء مقام شهادت کبری است اینست که حضرت  
 اعلی روحی له الفداء در احسن القصص خطابا بجمال مبارك  
 میفرماید یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لك و ماتمنیت  
 الا التل فی سبیلک و اما مقام فنا در نزد صوفیه آنان را گمان  
 چنان که حقیقت حادثه ممکن است تجرد از عالم حدود و  
 نماید و باوصاف قدیم متصف گردد نظیر آتش و آهن که  
 از صفت حدیدی تجرد حاصل نماید و صفت نارد را اوظاهر و  
 آشکار گردد و این مقام را گویند بریاضت و سلوک حاصل گردد  
 و ظهور آنرا بتوهم تصور در خود مینمودند لهذا انا الحق  
 میگفتند و حال آنکه حادثه از صفت حدود که لازمه ذاتی  
 اوست تجرد نتواند چه که لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی

انفکاک، از ذات شئی ننماید اما درالواح الهیه ذکر مقام  
 فنای ازخود و بقای بالله هست مقصود از فنا درالواح  
 الهیه این است که انسان بکلی خود را فنای حق میکند  
 یعنی منقطع از هرچیز گردد و روح و قلب و جسم و راحت  
 و سرور و نعمت و عزّت جمیع شئون شخصی خویش را فدای  
 حق نماید و از لذائد و هواجس عالم ناسوت درگذرد و  
 تجرّد از شئون بشری خویش نماید و بنار محبت الله برافروزد  
 و لسان بذکر و ثنای حق بگشاید و باوصاف تقدیس و تنزیه  
 متجلی گردد و بتربیت خویش و هدایت نفوس بپردازد یعنی  
 جمیع شئون متعلق بخود را فدا و فنا نماید چون باینمقام  
 رسد البته پرتو عنایت برافروزد و حجابات بیگانگی بسوزد  
 و اراده و مقصدی از برای او نماند و در تحت اراده الهی  
 متحرک گردد و بنفثات روح القدس زنده شود .

اما آتش و حدید هر دو از عالم عنصر است ممکن است  
 متصف بصفات یکدیگر شوند ولی قدم و حدوث را اتصال  
 واتحاد و مشابهت ممتنع و محال است .... " انتهى

باب چهارم - در تفسیر آیه قرآنی

مرکز میثاق جلّ شأنه الاعظم در لوح جناب عبد الله مطابق  
 فرموده اند :

طهران جناب آقا میرزا عبد الله طهرانی ابن مرحوم استاد

حسن کاشی ساز اصفهانی علیه بها\* الله الا بهی

### هو اللّٰه

اما آیه قرآن که در حق حامل امانت کبری ظلوم و جهول میفرماید این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست بلکه معنیش مظلوم و مجهول است یعنی حامل امانت کبری مظلوم است زیرا خلق انکار و استکبار مینمایند و مجهول القدر است قدر او را نمیدانند \* انتهى

باب چهل و یکم - درباره ۲۴ پیر کتاب یوحناى حواری در لوح مرحوم ناطق نیسانی حضرت عبد البها\* میفرمایند -  
 قوله الاحلی :

\* از نفوس مبارکه اشخاص خمسه سؤال نموده بودی یکی از آنها حضرت متساعد الی الله حاجی میرزا محمد تقی افغان است . و در لوح احبای باد کوبه آقا موسی و آقا کیشی فرموده اند قوله الاحلی "..... ولی در این ظهور اعظام و برابر آنانند در این دور بدیع هیچده حروف حسی و ذات مقدس حضرت اعلی که جمعا نوزده نفر میگرد و همچنین پنج نفس مقدس مبارک دیگر که حال ذکر ایشان حکمت اقتضا نماید بعدا ظاهر و آشکار شود \* انتهى

باب چهل و دوم - درباره امام دوازدهم

در لوح حاجی صدر همدانی که عنوانش در \* ای صدر الصدق

رق منشور قرائت گشت \* میباشد مرکز میثاق جل ثنائیه  
فرموده اند :

" اما مسئله امام دوازدهم چون در نفس احادیث ائمه  
بحسب ظاهر مناقشه واقع در جایی محمد بن الحسن علیه  
السلام را نفس قائم موعود شمرند و در جایی دیگر وحدیثی  
دیگر وفات محمد بن الحسن علیه السلام و تولد قائم منتظر  
را در آخر الزمان بیان میفرمایند پس بجهت توافق بین  
دو حدیث چاره از برای نفسی مگر آنکه تیقن نماید که امام  
دوازدهم قائم موعود در حیث ملکوت روحا موجود بود و در یوم  
ظهور جسد مشهور گشت باین تجسم شخصی ثانی گشت  
وان من شیئی الا عندنا خزائنه و ما نزله الا بقدر معلوم  
آنچه در حیث ملک ظاهر گردد اول در حیث ملکوت بوده و حکم  
وجود داشت این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود  
در احادیث سلسله بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف  
داشته باشد هیچیک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه  
را اعتماد ننماید حضرات شیعیان هر یک از ائمه اطهار را  
در یومش قائم میدانستند و منتظر خروج او بودند بعد از  
حضرت امام حسن عسکری روستا ملاحظه کردند بنیستاد امید  
شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضجل خواهند  
گشت خواستند بوسیله نگهداری کنند لهذا کنایه واستعمار

ومجاز وتأویل بکار برده و روایات مختلفه پدید آرشد  
 و حقیقت حال اینست که شیعیان بعد از امام حسن عسکری  
 علیه السلام سه قسم شدند قسمی با امامت جعفر صادق (ع) ان  
 تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک با امامت گفتند و قسمی  
 بکلی منصرف شدند و قسمی دیگر بغیبوت تشبث نمودند  
 و هر روز منتظر خروج بودند هزار سال است که انتظار  
 میکشند و هنوز کلال و ملال نیاورده اند سبحان الله  
 ظهور حق با وجود آنکه بنی صریح من دون تفسیر و تأویل  
 منصوص قرآن است قوله تبارک و تعالی و جاء ربك والملك  
 صفا در این شبهه نمایند و زلزله بنمایند و تأویل  
 رکب کنند و بروایاتی که در نهایت زلزله است تشبث  
 نمایند و نص صریح گمارند و بآن معارضه کنند این چه  
 بلاهت است و نادانی و این چه حماقت و سرگردانی  
 و عليك التحية والثناء ع ع " انتهى

باب چهل و سوم - لوح مبارك در باره دستور تبلیغ و نشر  
 کتب امری :

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح میرزا محمود زرقانی  
 میفرماید :

" اگر چنانچه در اقبال ناس حال فتوری مشاهده نمائید  
 محزون مباش و این تخم پاک را به پاش یقین است که سبز

وخرم گردد و ایمن باغ بثمر رسد ما مأمور بآنیم کسه  
تخم افشانی نمائیم دیگر انباتش با خداست البته روزی  
باران رحمت و حرارت آفتاب حقیقت بروهاند .

درخصوص ترجمه و طبع الواح الهیه مرقوم نموده بودیم  
این مناسب نیست حال عداش مردم تسکین شود باید اول  
نفوس را تشنه کرد بعد سلسبیل عذب و فرات مبدول داشت  
الان اگر کتب مقدسه ترجمه و طبع و نشر شود همکس لوحی  
بدست آرد و بقرائت آن اکتفا نماید و گوید من براساس  
این طایفه مبالغه شدم دیگر احتیاج بفحص ندارم و حال  
آنکه الواح را باید مبین بیان نماید یعنی اول مبین  
تأسیس کند بعد از تأسیس و استدلال یا لوحی قرائت  
نماید آنوقت تأثیر میبخشد ملاحظه کنید چقدر تورات و  
انجیل را بالسن مختلفه ترجمه نمودند و طبع کردند و منتشر  
نمودند یا نفس بقرائت این کتب محبت بحضرت مسیح  
حاصل نمود پس معلوم شد که طبع و نشر موافق مصلحت نه  
اگرچنانچه بسیار لزوم بنظر آید مقاله را ترجمه نمائیم  
و طبع و نشر کنید " انتهى .

باب چهل و چهارم - درباره ترجمه کتاب اقدس و جمع آوری  
خوارق عادات :

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در یکی از الواح میفرمایند :

" در خصوص ترجمه کتاب اقدس که یکی از احبّاء الله نمود ه  
 مرقوم فرموده بودید اگرچه مقاعد جناب مترجم خیر بود ه  
 لکن از اینجهت که اینگونه امور در این ایام سبب اختلاف  
 میشود لهذا جائز نه .... و اما قضیه تحریر و جمع کردن آثا  
 عجیبه و غرائب خوارق عادات که از جمال قدم مشهور  
 اولی الابصار گشته منعمش سبب خمودت قلوب گردد لهذا  
 تعرض نباید نمود ... " انتهى

باب چهل و پنجم - در وظائف محفل روحانی و شاعریت  
 بیت العدل و مسئله حقوق

حضرت عبد البهاء جل ثناءه در لوح جناب آقا میرزا مهدی آقا  
 اخوان الصفا میفرمایند :

" محفل روحانی فی الحقیقه انجمن بجهت ترویج تبلیغ  
 است و بس اینست اعظم مهام امور در این ضمن امور  
 ضعیفه را نیز انجام میدهد مانند مکتب اطفال و اعانت  
 ضعفا و فقرا اما بیت عدل حاکمت و شارع احکامیکه در  
 نصوص الهی موجود نه تشریح مینماید و این بیت عدل بعد  
 از اعلاء و اعلان امر الله بانتهاب عموص بقاعده انتخاب  
 مجلس ملت انتخاب میشود ع ع "

حقوق بر جمیع مایملک تعلق میگیرد و لکن اگر شخصی حقوق  
 بر ملکی را ایفا نموده و واردات آن ملک بقدر احتیاج اوست

دیگر بر آن شخص حقوق ترتیب نیابد برآلات و ادوات زراعت  
حتی حیوانات حرث باندازه که لزومست حقوق ترتیب نگردد <sup>معمولاً</sup>  
انتہی

باب چهل و ششم - لوح مبارک، درباره تعدد زوجات  
حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ عیفرماینند قوله الاحلی :  
" لندن امة الله مسس روزنبرك، علیها بهاء الله الابھسی  
ای کنیز عزیز الہی نامه شما رسید سئوالی کہ نموده بودید  
از پیش دیگران نموده اند مفصلاً جواب داده شد حال نیز  
مختصر جواب مرقوم میگردد و آن اینست کہ تعدد زوجات  
مبارک پیش از نزول کتاب اقدس بوده لهذا بحسب شریعة  
سابقه و نظر بحکمتھای متعدده پیش از نزول کتاب اقدس  
جمع بین دو زوجہ فرمودند در زمان واحد در دوره ابراہیم  
وموسی و نیز داود و سلیمان تعدد زوجات جائز بود  
یعقوب جمع بین چهار کرد و ابراہیم زوجات متعدد داشت  
و داود نود و نہ زوجہ داشت اما حضرت بهاء الله جمع  
دو زوجہ در شریعة سابقه فرمود چون یکی از آن دو درگذشت  
بویگری بمقد نكاح درآمد ولی بعد از نزول کتاب اقدس  
ختم شد تجدیدی نگشت و این تعدد پیش نظر بحکمتی بود  
واما کتاب اقدس مرجع احکامست بموجب آن باید عمل شود  
جمع یاران را تحیت ابدع ابھسی برسائید وعلیک البھاء



الابهی ع ع " انتهى .

باب چهل و هفتم - لوح مبارک در تبیین آیات کلمات مکنونه حضرت عبدالبهاء راجع بلوح یاقوتی و لوح پنجم فردوس که در کلمات مکنونه نازل میفرمایند قوله تعالی :

" این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مسنون است اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که این لوح یاقوتست یا لوح پنجم از فردوس است اهل ندارد ع ع و درباره عهد جبل فاران در بقعه مبارکه زمان که در کلمات مکنونه نازل میفرمایند قوله العزیز :

" این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس بقلم اعلی در ظل شجره انیسا گرفته اند و بعد از صعود اعلان شد

ع ع

و درباره عقبه زمردی وفا که در کلمات مکنونه مذکور میفرمایند قوله تعالی :

" مقام و عقبه زمردی باصلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت اعلی روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسویار صحبالمروور است ع ع "

و راجع باسمی که اول و دوم آن ذکر شد و اهل غرفات از مکامن

عز خود بیرون دویند و برتراب ریختند که در کلمات مکنونه نازل میفرمایند قوله المزیز " آن اسم عظیم اسم اعظم است مزاد جمال مبارك، است و آنچه الیوم درست است معانی ب و حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه ع ع " و راجع بآیه مبارکه اصل الخسران لمن مضت ایامه و ما عرف نفسه میفرمایند قوله التعالی :

" مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسائی خود نیز محرومست زیرا باید اول انسان نور آفتاب را در آن نماید و بنور خویش را نیز مشاهده کند زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود ع ع "

باب چهل و هشتم - درباره جواب جمولات ادوارد برون حضرت عبدالبهاء در لوح ادیب میفرمایند :

والله

ایها الرجل الجلیل حضرت ابی الفضائل روحی له الفدا در ایام حیات دمی آرام نگرفت و شبی در بالین راحت نیارمید شب و روز بترویج امرالله و اعلاء کلمة الله واقامه حجت و برهان و تحریر جواب بر اعتراضات کل افآك اشیم بپرداخت الحمد لله بفضل و موهبت کبری از کلك، مشکین آن بزرگوار رحائل چندی سمت تحریر یافت در ایام اخیر کتابی در تهلیت بلاغت که حجت قاطع و برهان ساطع بود بنگاشت

ولی بعد از صعود آن بزرگوار آن کتاب مبین از میان رفت  
 حال بعضی از محفوظات و مسودات و یادداشتها باقی  
 مانده بود آنها را بطهران فرستادم که شما و جناب نعیم  
 و جناب ابن ابهر و جناب ابن اصدق و جناب ملا محمد علی  
 قاضینی و جناب سمندر و جناب آقاسید مهدی ابن اخت  
 آن بزرگوار محفلی بیارائید که در نهایت درجه ضبط و ربط  
 باشد و از آن اوراق یک کتاب یا دو کتاب با رسائل متعدد  
 استخراج نمائید که طبع و نشر شود و زحمت آن بزرگوار در  
 نرود .

و نیز در لوح ادیب میفرمایند : " در خصوص جواب مجمولات  
 ادوار برون مرقوم نموده بودید این قضیه مهم است جواب  
 لازم دارد و البته بتمام دقت بکشید تا واضح گردد که این  
 تاریخ حاجی میرزا جانی مرحوم مسموم شده است و تحریف  
 گشته و یَمُوتِ ها با ادوار برون متفق شده اند و این  
 مفتریات و دسائس را بیان آورده اند " انتهى

باب چهل و نهم - لوح مبارک در باره جواب چند سؤال :  
 حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح ملا یوسف قائن میفرما :  
 " در خصوص افیون مرقوم نمودید شارب و شاری و بایسع  
 کل محروم از فیض و عنایت الهی هستند و بصریح نص الهی  
 حرام است شارب الخمر عد درجه تفضیل بر شارب افیون

دارد در ساحت اقدس بسیار مذموم بود بقسمیکه هر وقت ذکر افیون میشد چهره مبارک، متغیر میشد باین درجه مذموم و حرامست مگر کسی بجهت مصالحه خرید و فروش نماید که در اجزاخانه ها محض معالجه امراض صرف کنند ضجیع را تا توانی از شرب افیون منع و زجر نما بلکه انشاء الله متنبه گردد و از این مصیبت کبری نجات یابد و الا یاخذها الله اخذ عزیز مقتدر من راضی بفصل نمیشوم ولی او خود داند بلائی اعظم از این مشاهده خواهد نمود مرا آرزو چنانست که احبا کم کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند تا چه رسد بافیون .

و اما مسئله ثواب و عقاب چون مبنی بر فوز و حرمانست لهذا ابدیست زیرا این حرمان منبسط از کینونت مجرمست و آن فوز و فلاح نیز فی نسی ابدی حضرت رحمانست و اما دلیل بر قدم ذاتی امکانی در این دار فانی مختصر اینست که سلطنت الهیه قدیمست و وجود کائنات از فیوضات قدیمه شمس حقیقتست شمس بی شعاع تصور نتوان نمود جمیع اسماء و صفات الهیه قدیم است و مقتضیات آن نیز قدیم \*  
انتهی

باب پنجاهم - در جواب دو سؤال :

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح جناب گشتاسب رستم

اخوی سفید و شعلیهما بهاء الله الابهی میفرمایند :

### هو الله

ای بنده درگاه الهی در این یوم مبارک امیدم چنان است که بآنچه شایان و سزاوار است موفق گردی چون نیت نامشروع منضم بعمل گردد مجازات شدید است و عرف نیت اگر چنانچه در تصور و تصمیم قوی باشد آن را نیز مجازات خفیفه بیک درجه مقدار است ولی تصورات واهی که از قبیل اوهاست مجرد خطورش از حصول فتور است این تصورات را مجازاتی در کار نه .

علم جفر در کور فرقان شیوع داشت ولی قواعد مستحصله مجهول لهذا نتایج صحیحی حاصل نمیشد ولی در این کور کل مأمور بآنند که تعقیب اموری که نتایج عظیمه دارند نمایند وعلیک، البهاء الابهی عبد البهاء عباس

٢٩ ج ١٣٣٨ حیفاء

باب پنجاه و یکم - بیان مبارک، درباره حوادث ناگهانی

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

" یکی از دوستان دیگر از بلایای وارده و حوادث ناگهانی سؤال نموده فرمودند سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمیشود حلقه ای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام

عمومیست و آنچه واقع میشود از مقتضیات آنست و مبنی بر حکمت  
 بالفه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی برویید  
 آخر پژمرده میشود و هر زراعت سبز و خرمی خشک میگردد  
 و هر جمعی پریشان و هر ترکیبی تشتت مییابد اینها همه از  
 مقتضیات آن نظام عمومی و رابطه کلیه ایست که بتقدیر الهی  
 تعبیر شده " انتهی .

باب پنجاه و دوم - در مسئله اقتصادی

حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ میفرمایند قوله تعالی :

د بلین امة الله مسس پارسنز علیها بهاء الله الا بهی

هو الله

ای دختر ملکوتی من ..... در خصوص مسئله اقتصادی که  
 بموجب تعالیم جدید است از برای شما مشکل فکری حاصل  
 شده بود بیان چنان نبود ولی روایت چنان گشته لهذا  
 اساس مسئله را از برای شما بیان میکنم تا واضح و مبرهن شود  
 که این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حل تام نیابد  
 بلکه ممتنع و محال و آن اینست که این مسئله اقتصاد را باید  
 از دهقان ابتدا نمود تا منتهی باصناف دیگر گردد زیرا  
 عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف است لهذا  
 سزاوار چنان است که از دهقان ابتدا شود و دهقان اولعا  
 است در هیئت اجتماعی باری در هر قریه ای باید که از عقلاء

آن قریه انجمنی تشکیل شود که قریه دوزیر اداره آن انجمن باشد و همچنین یک مخزن عمومی تأسیس شود و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود این مخزن هفت واردات دارد واردات عشریه - رسوم حیوانات - مال بی وارث - لقطه یعنی چیزی که یافته شود و صاحب نداشته باشد - د فینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین مخزن است - معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرعات . خلاصه هفت مصرف دارد :

اول مصارف معتدله عمومی مانند مصارف مخزن و اداره صحت عمومی - ثانی ادای عشر حکومت - ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت - رابع اداره ایتمام - خامس اداره اعاشه عجزه سادس اداره مکتب - سابع اکمال معیشت ضروریه فقراء .  
 اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود مثلاً ملاحظه میشود که یک نفر واردات عمومی اش پانصد دولا راست و مصارف ضروریه اش پانصد دولا را از او چیزی عشر گرفته نمیشود . شخصی دیگر مصارف اش پانصد دولا راست و وارداتش هزار دولا را از او عشر گرفته میشود زیرا زیاد تر از احتیاجات ضروریه دارد . اگر عشر بدهد در معیشتش خللی وارد نگردد . دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنج هزار

از او يك عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد .  
 شخصی دیگر مصارف لازمه اش هزار دولا ر است و کسی  
 وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه  
 زیاد تر دارد . شخصی دیگر مصارف ضروریه اش چهار یا  
 پنج هزار دولا ر است ولی وارداتش صد هزار از او ربع  
 گرفته میشود . دیگری حاصلاتش دو پست و دولا ر است ولی  
 احتیاجات ضروریه اش که قوت لایموت باشد پانصد دولا رو  
 در رسمی وجهه قصوری ننموده ولی کشتش برکتی نیافتسه  
 این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا محتاج نماند  
 و براحت زندگانی نماید و در هر ده هر قدر ایتم باشد  
 بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود  
 از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد از برای نفوس  
 از کار افتاده محتاج باید از این مخزن مقداری تخصیص نمود  
 از برای اداره معارف مقداری از این مخزن باید تخصیص نمود  
 از برای صحت اهل ده از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود  
 و اگر چیزی زیاد بماند آنها باید نقل بکنند و بق عمومی مست  
 بجهت مصارف عمومی کرد چون چنین ترتیب داده شود  
 هر فردی از افراد هیئت اجتماعیه در نهایت راحت و سرور  
 زندگانی نماید و مراتب نیز باقی ماند در مراتب ابدا  
 خللی واقع نگردد زیرا مراتب از لوازم ضروریه هیئت اجتماعیه



است هیئت اجتماعی مانند اردوشی است در اردو و مارشال  
 لازم جنرال لازم کلنل لازم کاپیتان لازم و نفلر لازم  
 ممکن نیست که کل صنف واحد باشد حفظ مراتب لازم است  
 ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش  
 زندگی نماید و همچنین شهر را والی لازم قاضی لازم  
 تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زراع لازم است البته این  
 مراتب باید حفظ شود والا انتظام عمومی مختل گردد ...."  
 انتہی

باب پنجاه و سوم - لوح مبارک در باره تواریخ فلاسفہ و  
 اختلاف نسخه های تورات بایکدیگر

حضرت عبدالبہاء میفرمایند قوله الاحلی :

لندن امة الله روزنبرك علیہا بہاء اللہ

هو اللہ

ای کنیز الہی <sup>عزیز</sup> نامہ ای کہ بتاریخ ششم اپریل ۱۹۰۶ مرقوم  
 نموده بودی رسید از حصول صحت میسیس مان مرقوم نموده  
 بودی حمد خدا را کہ آن بنت ملکوت بصحت روحانی  
 فائز. آفت جسمانی را باوجود صحت روحانی اہمیتی نہ  
 اصل آنست للہ الحمد آن موهبت حاصل و بابدیت متصف  
 ولی محل تأسف این است کہ شوہرش ہنوز بحجبات اوہام  
 محتجب د دختر عزیزش مارکارت اگر بتربیت الہی تربیت شود

درگشن آمال نهال بیهمال گردد پدر باید از برای  
 دختر عزت ابدیه خواهد با وجود این باز خود دانند  
 بهر تربیتی دلش خواهد تربیت نماید و آنچه در خصوص  
 تواریخ فلاسفه سئوال نموده بودید تاریخ قبل از اسکندر  
 یونانی بسیار مشوش است زیرا مسلم است که تاریخ بعد از  
 اسکندر ترتیب و انتظام یافت لهذا ادا بوقایع تاریخیه و  
 روایات قبل از اسکندر اعتماد نتوان نمود و این مسئله در نزد  
 عموم مورخین و محققین مسلم است چه بسیار مسئله ای از مسائل  
 تاریخیه که در عصر ثامن عشر مسلم بود و در تاسع عشر مخالف  
 آن تحقق یافت لهذا بر اقوال مورخین و روایات قبل از  
 اسکندر حتی زمان حیات نفوس مهمه اعتماد نه پس در اختلا<sup>ف</sup>  
 مضمون لوح حکمت و نصوص تاریخیه تمجب ننمائید بایست  
 یک قدری در اختلاف عظیم مورخین و تواریخ متباینه وقت  
 نمود چه که مورخین شرق و غرب بسیار اختلاف دارند  
 و لوح حکمت بحسب بعضی از تواریخ شرق مرقوم شده  
 و از این گذشته تورات که اقدم تاریخ شمرده میشود امروز  
 سه نسخه موجود تورات عبری که در نزد یهود و علماء  
 پروتستانست معتبر است و تورات سبعینی یونانی که در  
 کلیسای یونانی و نزد شرقیون معتبر است و تورات سامری که  
 در نزد سامریون معتبر است این سه نسخه بایکدیگر حتی در

تاریخ حیات مشاهیر اختلاف عظیم دارد در تورات عبرانی از طوفان نوح تا ولادت ابراهیم ۲۹۲ سال مثبت و در تورات یونانیه ۱۰۷۲ سال مرقوم و در تورات سامریه ۱۴۲ سال مذکور و به تفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جاد ولی دارد که اختلاف توراتهای ثلاثه را در تاریخ تولد جمعی از سلاله سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که چقدر اختلاف دارد و همچنین بحسب نص تورات عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح ۱۶۵۶ سال مثبت و بحسب نص تورات یونانی ۲۲۶۲ سال مذکور و بحسب نص تورات سامری ۱۳۰۷ سال مفید حال در اختلاف تواریخ تورات تفکر نمائید فی الحقیقه این جای تعجب است یهود و پروتستان تورات یونانی را تزییف کنند و یونانیان تورات عبری را تکذیب نمایند و سامریون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار کنند مقصود این است که حتی در تاریخ مقدس که مقدس ترین تواریخ است اختلاف در اوقات حیات مشاهیر موجود تا چه رسد بتواریخ سائر و از این گذشته انجمنهای معارف اروپا متصل به تصحیح تواریخ موجوده شرق و غرب مشغول با وجود این چگونه تواریخ مشوش ام قبل از اسکندر بانص الهی مقابلی نماید اگر استغرابی مینمایند در این اختلاف تاریخ مقدس تعجب فرمایند والا نص الهیه امر محتوم است و جمیع

تواریخ عالم با نص الهی مقابلی ننماید زیرا تجربه گردیده که بعد از تحری حقیقت و تتبع در آثار قدیمه و قرائن کل راجع به نصوص الهیه گردند اصل ثبوت حقیقت مظهرکلی الهی بود بعد از ثبوت حقیقت او آنچه فرماید آن صحیح است تواریخ قبل از اسکندر که مبتنی بر اقوال افواهی خلق بوده بعد تدوین یافت و در میان آن تواریخ بسیار اختلاف البته مقاومت بانص الهی نکند و در نزد خود مورخین مسلم که تاریخ بعد از اسکندر تدوین یافت و پیش تاریخ افواهی بود ملاحظه کنید که تاریخ یونان چقدر مشوش بود که زمان حیات امیروس شاعر شهیر یونانی هنوز مختلف فیه است حتی بعضی برآنند که امیروس وجود نداشته و این اسامی اختراعی است . باری بجناب ستر اسپراک، نامه مرقوم گردید و در طی این مکتوب است امید وارم که بفضل و عنایت جمال ابهی شفائی تام یابی و بکمال قوت بخدمت امرپردازی .

میدانم که در نهایت تعب و مشقتی ولی اگر ما از جام بلا قطره ای نوشیم جمال مبارک، دریای بلا نوشیدند چون این رابخاطر آریم هر مشقتی راحت شود و هر زحمتی رحمت گردد جام بلا باده مصفا شود و زخم جفا مرهم وفا گردد و علیه

التحیة والثناء ع ع "

باب پنجاه و چهارم - درباره اقوال زائرین

در لوح ابن اصدق از قلم میثاق جل ثناءه نازل قوله الاحلی :  
 " در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده  
 بودید هر روایتی که سند در دست نباشد اعتماد نشاید  
 زیرا اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است نصوص  
 معمول بهاست و بس " انتهى

باب پنجاه و پنجم - جواب سائل از آیه لوح حکما  
 در لوحی میفرمایند :

هو الله

ای منادی پیمان سؤال از دو مسئله مهمه نموده بودید که  
 تفسیر دو آیه از آیات الهی است این دو آیه را شرح  
 وتفصیل یک سفر جلیل لازم و عبد البهاء علیل و مشاغل و  
 شواغل عظیم و مکاتیب از شرق و غرب مانند غیث هاطل  
 متواصل و سئوالات بیحد و حساب و ترتیب و تنظیم امور  
 عموم بی پایان با وجود این چگونه توان تفسیر باین تفصیل  
 نمود مجالی کجا که این دو آیه کریمه تشریح شود لذا  
 مختصراً بیانی میگرد : " قد کان ماکان ولم یکن مثل  
 ماتراه الیوم از این آیه مبارکه واضح و مشهود که کسب در  
 ترقیست چنانکه در نزد حکما و فلاسفه قوم نیز این مسئله  
 مسلم است که عالم وجود در نشو و ترقیست یعنی از حالی بحالی

دیگر انتقال نموده است اما بعضی از فلاسفه اروپا را ظن و گمان چنان که ترقی از جنس بنوعست مثلا حیوان ترقی کرده است تا انسان شده است ولی در نزد انبیا این قول غیر مقبول چنانکه در کتاب مفاوضات موجود است بلکه ترقی و نشو و نفس نوع است مثلا نطفه تدریج در عالم عَلَقَه و مُضْغَه و جنین و شیرخواری و طفولیت و بلوغ نماید تا برسد رسد حال نفس نوع ترقی نموده یعنی از عالم نطفه که عبارت از جنیندهای هست نشو و نما نموده و ترقی کرده تا بمقام احسن الخالقین رسیده و مایکان تکون من الحراره المحدثه یعنی ماده و هیولای کاینات قوه اثیریست و غیر مشهود و بآثار مثبت و آثار از جمله قوه کهربائی و ضیاء و حرارتست که امواج اوست و این در حکمت طبیعیه محقق و مثبت و ماده اثیری نامند آن ماده اثیری فاعل و منفعلست یعنی در عالم کاینات جسمانی آیت مشیت اولیه است خلق الله الناس بالمشیه و خلق المشیه بنفسها لهذا آن ماده اثیری از جهتی فاعلست زیرا چون امواج در اوج <sup>هر</sup> گرد نمودار شود مثلا ضیاء امواجی است که در آن ماده اثیری حاصل میشود و از آن امواج قوه باصره متأثر میگردد و تأثیر مشاهده است چنانکه در هوا امواج حاصل میشود از آن امواج عصب صماخ گوش متأثر میشود آن تأثیر صوتست

و آن اثر استماع و اما آیه مبارکه قل ان الطبيعة بکینونتها  
 مظهر اسمی المبتعث و المکون چون حکمای سلف و خلف  
 بر آنند که طبیعت کلیه محسوس نگرند و مکشوف نشود  
 ادراک عاجز است عقل قاصر ولی این حوادث عالم کون  
 از مقتضیات آن طبیعتست مانند نوم و جوع و عطش که از  
 مقتضیات جسم انسانیست و مانند احراق نار که از مقتضیات  
 آنست باری جمیع شئون و حوادث و وقایع حتی حرکت  
 سلسله موجودات و نشو و نما و کاینات را نسبت ب طبیعت  
 میدهند و آن طبیعت را مبداء کاینات می‌شمرند می‌فرماید  
 این طبیعتی که شما مبداء کاینات و مصدر موجودات <sup>رید</sup> می‌شما  
 مظهر اسم مبتعث و مکون من است یعنی ذات مقدس که  
 لا یعرف و لا یدرک و لا یبصیر و لا یوصف است بتصور نیاید  
 و ادراک نشاید و مبرا از هر نعمت و محامد و اوصافست  
 حتی از تعبیر علة الملل نیز منزّه است این علت اولی  
 مصدر کایناتست و تعبیر ب طبیعت کلیه مینماید زیرا آن  
 حقایق و شئون که حکماء بجهت طبیعت کلیه می‌شمارند  
 عمان شئون و کمالاتی است که در کتب الهیه بجهت مشیت  
 اولیه بیان شده است واضح است که مشیت اولیه مظهر  
 اسم مکنونست بیش از این فرصت نیست ..... انتهی

( لوح جناب شیخ علی اکبر قوچانی شهید )

باب پنجاه وششم - لوح مبارك در جواب سئوالات ثلاثه

در لوح ميرزا مهدى اخوان الصفا ميفرمايند :

" وبلغ تحيتي وثنائي على الرجل الرشيد الشخص الجليل

نعمة ربك، الجميل و قل له ان اصحاب الكهف والرقيم عباد

فازوا بالفوز العظيم و آووا الى كهف رحمة ربك، الكريـم

رقد و اعن الدنيا واستيقظوا بنفحات الله و التجاوا الى ذلك

الفار ملاذ الابرار و ملجاء الاخيار شريعة ربك المختار

و شمس الحقيقة تقرضهم ذات اليمين و ذات الشمال و اما

خلق الجان من مارج من نار فهذا العنصر الناري لا يراه

الابصار بل خفى عن الانظار و ظاهر من حيث ان النفوس

المستورة تحت الاستار سواء كانوا من الابرار ام من الاشرار

طينتهم من مارج من نار التي هي عنصر مخفى عن الانظار

اي امرهم مبهم و حقيقتهم مستورة عن اهل الآفاق و اما خلق

الانسان من صلصال كالفخار اراد به النفوس المنجذبه

بنفحات الله المشتعله بنار محبة الله باطنهم عين ظاهرهم

سرهم عين علانيتهم فهم خلاصته الكائنات فالصلصال الصافي

التراب هو خلاصة الحماء المسنون كثير البركات منبت رياحين

معرفة الله و حديقه اوراد محبة الله و اما الملائكة اولوا الجنة

مثنى وثلاث و رباع المراد من الاجنحة قوى التائيد والتوفيق

لان بها يتعارج الانسان الى اعلى معارج المرفان و يطير



الى بحبوجه جنة الرضوان بسرعة لا يخطر ببال الانسان  
والمراد من الملائكة الحقايق المقدسة التي استنثت عن  
مواهب ربها و تنزهت عن النقائص و الرذائل و تقيدت عن  
كل الشوائب و اكتسبت جميع الفضائل و اطاعت ربها بجميع  
الوسائل لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون و اما الازواج  
الموقت حرمة الله في هذا الكور المقدس و منع النفوس عن  
الهوى حتى يرتدوا برداء التقوى و هو التنزيه و التقديس  
بين الملاء الاعلى .... الخ " انتهى

باب پنجاه و هفتم - لوح مبارك، درباره امتداد حیات سلف  
حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

بواسطه حضرت اسم الله جنابان آقاسید محمود سلیل جلیل  
من فاز بالرفیق الاعلی آقامیرزا بابا دهجی علیه بهاء الله  
هو الله - ای بنده جمال ابهی آنچه ذکر امتداد حیات  
سلف است امری است نه بحسب اصطلاحی در این ایام  
زیرا درازمنه قدیمه سنین مختلفه بوده بعضی یک، دو ماه را  
یکسال میشمردند و بعضی دو و آفتاب را و همچنین دو و هریک،  
کوکب سیاری را یکسال مینامیدند مثلا سنه قمری سنه شمسی  
سنه زهره سنه عطاردی سنه مریخی سنه مشتری سنه زحلی  
که عبارت از مدت دوریه کواکب است والا ایام حیات همینکه

واضح و پدید است نهایت آنکه اجسام پیشینیان از جهت معیشت بسیط قوی تر بود و بنیه شدیدتر از فضل حـسـق مستدعیم که حیاتی باحبابی خویش عنایت فرماید که عمر نوح و هود بحسب تصور مشهود بمثابه آنی از اعصار و دهـسـور گردد " انتهى

و در سفرنامه جلد اول مذکور است :

" یکی سؤال از عمر طولانی در ایام قدیم نمود فرمودند بعضی معتقدند که حرکت ثالث کره ارض سبب طول و قصر عمر است که این حرکت غیر از حرکت شبانه روز و حرکت سنوی است و سبب تغییر حال و کیفیت کره ارض ولی آنچه در خصوص عمرهای طولانی در بعضی کتب و حکایاتست باصطلاح <sup>عد</sup> وقوا دیگر بوده مثل اینکه طول سلسله و عاقله ای را باسم شخص مینوشتند ولی بعد مردم دوام عاقله ای را طول عمر شخص میفهمیدند " انتهى

باب پنجاه و هشتم - در تفسیر آیه قرآن

در لوح شیخ علی اکبر قوجانی شهید میفرمایند :

" اما مسئله ایحسب الانسان ان لن نجم عظامه بلـسـی انا قادرون ان نسوی بنانه از این مقصد بحث روحانی است که نفوس میتة در قبور هوی بنفخه صور ملکوت ابهی بمصـوـث از خمودت کبری و موت ابدی گردند بعضی نهایت آرزودارند

و بعضی انکار و استکبار کنند در این جواب مختصر تمعن فرمائید معانی مفصل واضح و مشهود گردد و اما ما نزل من قلم الابهی قوله عز من قائل و اما ما سقط من الاوراق فسوف ينبتہ اللہ انہ هو المنبت الحکیم مقصود آنست که اوراق سدره مبارکه یعنی مؤمنین و مؤمنات اگر بظاہر در عالم جسمانی سقوط و مہبوط یابند ولی بنہایت قوت انبات گردند مثلاً شهدا را ملاحظہ نما هر چند بظاہر ساقط تراب شدند ولی در جمیع عوالم الہی انبات گشتند لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون این نیز مختصر است امعان نظر فرمائید تا ابواب مفتوح گردد ابداً فرصت بیش از این نبود معذور بدارید و عليك البہاء الابهی ع ع \*

باب پنجاه و نهم - لوح مبارک در تفسیر سبع المثانی

حضرت عبد البہاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو اللہ - عشق آباد بواسطہ جناب حاجی ابوطالب السب

آور زمان جناب آقا محمد تبریزی علیہ بہاء اللہ

هو اللہ

ای ثابت بر پیمان ... از آیہ مبارکہ قرآن اتیناک، سبعا من المثانی سئوال نموده بودی سبعا من المثانی را علمای رسوم حوامیم سبع و یا سورہ فاتحہ تفسیر کرده اند و مثانی

بجهت آنکه گویند سوره فاتحه در مرتبه نازل شده يك دفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است لهذا مثنی است و همچنین گفته اند که چون سوره فاتحه در صلات قرائتش تکرر مییابد لهذا بالمسبع المثنی تعبیر شده یعنی دوباره و لکن حقیقت معنی مقصد سر احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت بظهور بعد است که ذوالحرف السبع تکرر پیدا کرده است حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرر ثانی حسین علی اینست معنی سبع مثنی یعنی هفتی که دوبار تکرر یافته یا آنکه مظهر کلی در کور فرقان جمال محمدی با سیزده بزرگوار چهارده میشود چهارده مکرر هفت است فرصت نیست این معنی مختصر مفید است \* انتهی

باب شصتم - لوح مبارک در جواب سئوالات تسعه تبریز ارومیه جناب وحید حضرت لسان حضور علیهم

بها الله الابهی

### هو الله

ای وحید فرید نامه پنجم محرم ۱۳۲۹ رسید هرچند روز پیش نامه مفصلی بشما مرقوم گردیده که هنوز مسوده مانده و بر کاغذ مخصوص نقل نگردیده بود که این نامه رسید معذک با عدم آنی فرصت جواب مختصر مرقوم میگردد تا بدانی که محبت بچه درجه است اما از اختصار جواب

معدور د ارید .

جواب سئوال اول بعد الاعظم میفرماید این بیان مشروط  
 بثبوت برمیثاق و امتثال امر بود بعد از مخالفت البته سقوط  
 است چنانکه درالواح تصریح میفرمایند و جمیع ناقضین حتی  
 نفس مرکز نقض نیز معترف باین نص قاطع هستند که بصراحت  
 جمال مبارك میفرمایند که میرزا محمدعلی اگر آنی از ظل امر  
 منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود چه انحرافی  
 اعظم از نقض میثاق است چه انحرافی اعظم از مخالفت امر  
 است چه انحرافی اعظم از تکفیر مرکز میثاق است چه انحرافی  
 اعظم از تألیف رسائل و شبهات و نشر در آفاق برضد مرکز  
 عهد است چه انحرافی اعظم از افتراء بر عبد البهاء است  
 چه انحرافی اعظم از فساد در دین الله است چه انحرافی  
 اعظم از اتفاق با اعدای عبد البهاء است چه انحرافی اعظم از  
 تقدیم لواحق برضد او بیادشاه ظالم سلطان مخلوع عثمانیان  
 است و قس علی ذلك این انحراف نیست بلکه بجمیع قوی  
 مخالفت و بغضا و عداوت بعد البهاء مظلوم آفاقت دیگر  
 بعد الاعظم چه حکمی دارد و اغصان محصور در اشخاص نه  
 تسلسل دارد هریک ثابت مقبول و هریک متزلزل ساقط  
 چنانکه درالواح و زهر منصوب است .

و اما کلمه اصطفی در قرآن البته قرائت فرموده اید که

میفرماید ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا  
 فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات  
 یعنی نفوسی که اصطفاشده اند بر سه قسمند از جمله  
 يك قسم ظالم لنفسه است و همچنین بعد الاعظم را ملاحظه  
 فرما که میفرماید و ما بعد الحق الا الضلال المبین .

اما حقوق بعد از وضع مصارف سنه کامله آنچه زیاده باقی  
 بماند حقوق بر آن تعلق یابد و لکن نقود و مالی که مرمعاش  
 باشد و یک دفعه حقوق آن داده شده یا ملکی که حقوق  
 آن داده شده اگر ربع آن کفایت مصارف کند و بس دیگر  
 حقوق بر آن تعلق نگیرد و اما در آیه فرقان فی یوم کان  
 مقداره خمسين الف سنه مقصد آنست که امور عظیمه  
 و وقایع کلیه و حوادث بینهایه که ظهور و اجرایش منسوط  
 بمدت خمسين الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد  
 اینست که در مقام دیگر در لوح بصر میفرماید و مقصود از این  
 آیه یوم ظهور جمال ابهاست که بمقدار خمسين الف سنه  
 است نه خمسين الف سنه چنانکه گفته میشود یکساعت فراق  
 مقدار هزار سال است و اما آیه مبارکه من یدعی امرأ قبل  
 اتمام الف سنه بیان مقدار نیست الف سنه است یعنی  
 هزار سال معروف مشهور که در عرف علمای ریاضی مسلم و  
 مقرر و نزد ناس محقق و مصطلح است و انذارات بطا هنوز

اتمام نگردیده و همچنین بشارات نبوت اول دانیال حسابش از بدایت بعثت حضرت رسول است که تقریباً بحساب هجرت هزار و دو بیست و هشتاد میشود و نبوت ثانی بحساب سینه هجریست یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج هنوز نیامده است . و اما در مکاشفات یوحنا مقصد از وحش که عدد اسمش ششصد و شصت و شش است مقصود از عدد تاریخ سنه است زیرا آن وحش که پادشاه اموی است در سنه ۶۶۶ میلادی ظهور یافت و این خبر راجع بارض مقدس بود و اما شعر سلطان حسین اخلاطی عدد یاعلی محمد است و سنه ظهور را تصریح نموده که بعد الراء و غین است تصرف در حقوق جزئی و کلی جائز ولی باذن و اجازه مرجع امر و اما حضور بعثتیه مقدسه مشروط باذن است .

و اما مسئله بیبارک، سریر الطاء، سنین لك، انشاء الله و اراد ولا تقل لشي اني فاعل ذلك، غدا الا ان يشاء الله و عليك،

البهاء الابهي ع ع \* انتهى

باب شصت و یکم - در نام نهادن اطفال

مرکز میثاق جل اسمه در لوح مستر جا کسن میفرمایند :

" در خصوص نام نهادن اطفال استفسار نموده بودی هر طفل را که وضع اسم خواهید محفلی بیارائید و آیات و مناجات تلاوت کنید و تبتل و تضرع بدرگاه احدیت نمائید و از برای

طفل حصول هدايت رجا كنيد و تائيد و ثبوت و استقامت  
 بخواهيد بحد نام بنهيد و شربت و شيريني صرف نماييد  
 اين تعميم روحاني است ..... " انتهى

باب شصت و دوم - لوح مکتب

در لوح يکي از احباء مي فرمايند :

" ..... در خصوص لوح معهود سئوال نموده بوديد

آن لوحيست که حضرت اعلى بر قوم نموده اند که در مکتب

من يظهريه الله تقديم حضور مبارك شود حضرات بياني ها

اين را وسيله تخديش از همان نموده اند که من يظهريه الله

بايد طفل باشد تا آن عريضه در مکتب خانه تقديم حضور

مبارك گردد پس چون جمال مبارك طفل نبودند من يظهريه<sup>الله</sup>

نيستند . جمال مبارك در كتاب مي فرمايند که مکتب من

يظهريه الله مکتب صبيان نيست و مدرسه اطفال نادان نه

آن مکتب معاني و بيان است که مقدس از ادراك من فسي

الامكان مي فرمايد در آن مکتب لوح حضرت اعلى را که هديه

بد بجهه الهيه بود مشاهده نمودم باري حضرات بياني ها

چنين اوهام فرمودند که مکتب من يظهريه الله مکتب صبيان

نادانست تبا لهم وسحقاً لهم و تمساً لهم من هذا الجهل

العظيم آن لوح مبارك حضرت اعلى روحى له الفداء را اين

عبد روزى در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقديم حضور مبارك



کردم یعنی حامل آن هدیه شدم..... " انتهى

باب شصت و سوم - در معنی حدیث العلم تمام المعلوم

در لوح میرزا احمد علی تبریزی فرموده اند :

" از حدیث العلم تمام المعلوم و القوة والقدرة تمام الخلق  
سؤال نموده بودید فرصت شرح و تفصیل نیست معذوری  
مختصر اینست که میفرماید جمیع معلومات علم الهیست  
یعنی حقایق معلومه باید ( تا ) تحقق علم حاصل شود  
تا محاط نباشد محیط احاطه نکند و تمام خلق آیات قوت  
و قدرت حقند در اینصورت باین نظر انسان نتواند که ناسراً  
عوام شمرد و خود را عالم داند زیرا معلومات حق علم حق  
است العلم عین المعلوم و ممکنات آیات قدرتند نظیر  
حقارت نتوان بآیات الهی نمود این معنی مختصر بود  
دیگر مفصلش را تفکر نمائید ظاهر و عیان خواهد گردید  
در خصوص عید رضوان سؤال نموده بودید که یوم اول همان  
یومست که در ساعت بفرود مانده اول عید است و اشتغال  
در آن جائز نه یا یوم ثانی است همان یوم اول که در بفرود  
مانده است در آن شغل و عمل جائز نه و عليك التحیفة  
والثناء ع ع "

باب شصت و چهارم - در حمل حضرت مریم

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح جناب آقا غلامحسین

بنابی میفرمایند قوله الاحلی :

" مسئله ثانی حمل حضرت مریم بروح القدس است ایمن  
 مثبت و مسلم است ولی بعضی از فلاسفه اروپا در این  
 مسئله شبهه نمودند و مولود بی پدر را ممتنع و معذور  
 شمردند و بر همان این دانستند که توالد و تناسل مشروط  
 با اجتماع اعضاء و بذور ارحام است چنین گویند اما از جهت  
 دیگر نفس فلاسفه اروپا کره ارض را حادث دانند و گویند  
 در بدایت شعله نار بوده کم کم حرارت مندفع و قشری پدیدار  
 گشت آن قشر بتدریج غلظت یافت و اعتدال پیدا نمود  
 پس نبات و حیوان و انسان تکون و تولد یافت حتی گویند  
 بحسب فن طبقات ارضی در تکون کدام يك از حیوانات بر  
 دیگری سبقت داشته ثابت و محقق میگردد خلاصه فلاسفه  
 و ارباب فنون اروپا در حدوث موالید ثلاثه ابد اشبهه  
 ندارند بلکه اصرار و ابرامی عجیب دارند در اینصورت  
 باعتقاد ایشان نخستین انسان بی پدر و مادر تکون و تولد  
 یافته با وجود این اذعان و اعتراف چگونه از تولد حضرت  
 مسیح بغير روح القدس استغراب و استعجاب نمایند زیرا  
 حضرت مادر داشتند ولی مولود نخستین انسان بی پدر  
 و مادر فاعتبروا یا اولی الابصار " انتهى

باب شصت و پنجم - در محل توجه

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی ؛  
 از توجه در وقت صلوة سئوال نموده بودید در کتاب اقدس  
 نص صریح است که میفرماید اذا اردتم الصلوة ولوا وجوهکم  
 شطری الا قدس تا آنکه میفرماید و عند غروب شمس الحقیقة  
 والتبیان المقام الذی قدرناه لكم اینمقام مقام مقدس است  
 که باثر قلم اعلی در لوح مخصوص تصریح شده است و در آن  
 لوح احکام دیگر نیز موجود که جمیع باثر قلم اعلی است و آن  
 لوح در محفظه مبارک بود و بعد البهاء پیش از صعود آن  
 محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه حائز اوراق کثیر بود  
 ولی بیوفایان ببهانه از میان بردند و الآن در نزد ایشان  
 است مقصود اینست که آن مقام باثر قلم اعلی ممین است  
 و آن مطاف ملاء اعلی است و من دون آن در وقت صلوة  
 بجهتی <sup>توجه</sup> جائز نه هذا هو الحق المعلوم ع ع  
 ای حبیب محل توجه و مطاف ملاء اعلی مرقد منور است \*

انتهی

باب شصت و هشتم - لوح مبارک در باره شیرینی و تلخی مقام  
 انسان .

در لوح آقا علی بن استاد حسین خیاط طهرانی ساکن  
 خراسان میفرمایند قوله العزیمز ؛

و اما سئوالی که نموده بودید بدان شیرینی و تلخی در سایر کاینات عرضی از اعراض است آنچه بترکیب عنصری مطابق مذاق آید شیرین تصور گردد و آنچه مخالف تلخ مینماید هر دو عرضی از اعراض است نه اختلاف در جوهر ولی در انسان دو مقام موجود نورانی و ظلمانی الهی و طبیعی رحمانی و شیطانی زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است و در دایره وجود در حوض اَدنی واقع که نهایت نزول است ولی بدایت صعود است لهذا حائز الجہتین است نور و ظلمت و ضلالت و هدایت تا کدام غلبه نماید اگر عقل غلبه کند نورانیست و از اعلیٰ علیین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت مسلط گردد ظالمانیست و از اسفل سجین زیرا قوه ملکوتی و قوه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد و عليك البهاء الابھى عبد البهاء عباس " انتہی

بساب شصت و ہفتم - لوح مبارک در جواب چند سئوال

حضرت عبد البهاء جل شائہ میفرمایند قولہ الاحلی :

هو اللہ

ای دو یار عزیز هیچ میدانید کہ عبد البهاء غرق چہ در بانی است حال مصمم حرکت بفرنگستانم کہ شاید خدمتی باستان نمایم بقول عرب ضفت علی ابالة یعنی یکدسته

ریسمان بفتیله چراغ منضم شده با وجود این جواب نامه  
مینگارم ولی مجبور بر اختصارم .

مرقد حضرت شهید ملاعلیجان روحی له الفداء بدرجه  
مبارکست که اگر من در طهران بودم بدست خویش میساختم  
لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند  
وزمینی ابتیاع نمایند ولو در جای تنها باشد و آن جسد  
مطهر را بآنجا نقل نمایند و پنجاه تومان جناب امین  
بجهت مصارف تقدیم نماید مرقد سلیمانخان من بمسجد  
کشف خواهد شد مرقد جناب طاهره درچاه باغیست آن نیز  
انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد شد و اما بیست و چهار  
نفر دوره مبارک، آن واحد اول بیان و پنج نفس مبارک دیگر  
است که بعد ظاهر و آشکار خواهد شد .

اما از بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل  
از الف قطعیا ظهور ممتنع و مستحیل است و جمیع نفوس  
مقدسه در ظل مبارک، ولی بعد از الف سنه مصطلح بین  
ناس ممتنع و مستحیل نیست حال آن مدت احتمال امتداد  
دارد میشود که هر روزی عبارت از هزار سال بشود چنانکه  
در قرآن میفرماید ان یوما عند ربك کالف سنه مقصود این  
است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بین ناس ظهور  
ثانی فوراً محتوم نیست شاید امتداد زیاد یابد " انتہی

باب شصت و هشتم - لوح مبارك در جواب چند سئوال  
 در لوح مرحوم ميرزا قابل آباده ميفرمايند قوله تعالى :  
 در خصوص روز بعثت حضرت اعلى روحى له الفداء مرقوم  
 نموده بوديد در سئوال و جواب مندرج يوم كمال از شهر  
 عظامت واقع و يوم شهادت در يوم سلطان از شهر رحمت واقع  
 اين نص قاطع است و نصوص قاطعه راهيچ امرى معارضه  
 ننمايد بحد چنين خواهد شد ولى چون در ايام مبارك  
 اين دو يوم مقدس در پنجم جمادى الاول و بيست و هشتم  
 شعبان گرفته ميشد و در ساحت اقدس احبا حاضر شده  
 يوم بعثت را اظهار سرور مي فرمودند و يوم شهادت اظهار  
 حزن و تأشير شديد از شمایل جمال مبارك ظاهر لهذا  
 ما نیز الى الان اين دو يوم را در اين دو تاريخ ميگيريم ولى  
 آنچه نصوص است بعد مجرى ميشود در يوم شهادت حضرت  
 اعلى و در يوم صعود جمال قدم اشتغال با مورد نيا جائز نه  
 اما در خصوص يومين عولدين نص در يوم اول و يوم ثانی  
 محرم وارد شده است و عليك البهاه الابهي ع ع "

انتهی

باب شصت و نهم - در جواب سائل كه از فقر و غنا سئوال كرد  
 حضرت عبد البهاه جل ثنائه در لوح آقا محمد هاشم كاشانی  
 ميفرمايند قوله الاحلى :

سؤال فرموده بودید که بعضی از نفوس غریق بحر غنا نفوسی دیگر پریشان و مبتلا آیا این از آثار تقدیر است یا خود از سوء تدبیر آیا جزای عمل است و یا خود قضا و قدر؟ حقیقت این مسئله آن است که از مقتضیات نظام عمومی الهی در این کون نامتناهی آن است که غنی و فقیر هر دو موجود باشد اگر کل غنی گردند نظام کون بهم خورد و اگر کل فقیر شوند رابطه کائنات از هم بگسلد پس این فقر و غنا از مقتضیات سلسله کائنات و روابط محکمه موجود است با وجود این سوء تدبیر را نیز اثری و همچنین حصول فقر در مواضعی جزای عمل است مثلاً هر فاسق مقامراً البته جزای عمل او فقر است و در مواضعی فقر موهبت الهی و رحمت پروردگار است و آن اینست که نفس مبارکی در سبیل الهی در امتحان شدید افتد خانمان بتالان و تاراج دهد و فقر و ضرورت حاصل گردد تا بدرجه رسد که الفقر فخری گوید و به افتخر برلسان راند چنانکه اصحاب حضرت رسول علیه السلام در مکه خانمان بتاراج دادند و فراراً هجرت بمدینه نمودند در مدینه<sup>در</sup> نهایت فقر و فاقه ایامی میگذرانند کار بجائی رسید که در محاربه خندق قوتی جز آب نماند نفس مبارک حضرت از شدت جوع سنگ بر احشای مبارک میبستند شبهه نیست که این فقر فخر بود و موهبت ربانی زیرا از عقب غنای

مطلق داشت و مورث ثروت ابدی و عليك البها<sup>۱</sup> الابهي ع

باب هفتاد م - در جواب د و سئوال

حضرت عبد البها<sup>۱</sup> میفرمایند :

عوض محمد سنگسری عليه التحية والثناء<sup>۱</sup> ای بنده جمال

ابهي نامه شما رسید ابد ا فرصت تحرير يك كلمه نیست

باوجود این جواب مختصر مرقوم میگردد از عنایت خفی الالطا<sup>ف</sup>

رجا مینمایم که در جمیع اعمال حسنه و خدمات مستحسنه موفق

گردی و امیدم چنانست که عاقبت صلح عمومی تقرر یابد

کواکب آسمانی هر يك را خلق مخصوص این کره ارض که

بالنسبه بینهایت صغیر است خالی و بیهوده نه تاچه رسد

بآن اجسام درّی درخشنده عظیمه و در قرآن صریح است

ومن آیاته خلق السموات والارض وما بث فیهما من دابیه

فیهما میفرماید نه فیها صریح است که در هر دو خلقت

ذیروح موجود زیرا دابه ذیروح متحرك است باوجود این

صراحت کسی تا بحال ملتفت نشده اما مکاشفات یوحنا

آن بیست و چهار نفر بعد جمیعا کشف خواعد شد حال ممکن

نه یجمع احبا تحیت ابدع ابهي برسان و عليك البها<sup>۱</sup>

الابهي ۷ رجب ۱۳۳۹ طبریا عبد البها<sup>۱</sup> عباس<sup>۱</sup>

باب هفتاد و یکم - در جواب سئوال از شد در حال حضرت

عبد البها<sup>۱</sup> میفرمایند قوله الاعلی :



" در بشارت نازل که شد رحال برای زیارت قبور جایز نه  
 مقصد این است از کشوری بکشوری محض زیارت قبور جائز نه  
 ملاحظه مینمائید که شد رحال چقدر سبب اشتغال گشته  
 و این حکم عمومی است مگر مواقع منصوصه و لکن هر مرقد منوری  
 از شهداء و غیر شهداء از احباب در هر مملکتی هست بایست  
 نهایت احترام را مجری داشت و زیارتش سبب روحانیت  
 و نورانیت قلوب میگردد و عليك البهاء الابهی ۹ رمضان ۳۹  
 حیفاً عبد البهاء عباس " انتهى

باب هفتاد و دوم - لوح مبارك در جواب سائل از چهار روز  
 نابر زردشتیان

حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :

طهران بواسطه جناب امین جناب کیومرث پورخسرو  
 علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده دیرین پروردگار نامه تو رسید مضامین مانند شهد  
 وانگبین بود و معانی بسی دلبنده و دلنشین زیرا بر همان  
 فیض آسمانی بود و دلیل بخشش ربانی الحمد لله نور هدایت  
 درخشید و شبستان دل مانند آئینه منور گردید راز آسمانی  
 هویداشد و پرتو نورانی پدیدار گشت این است بخشش  
 خداوند یکتا و ریش ابر رحمت پروردگار . در خصوص چهار

روز ماه سنوال نموده بودی که چگونه درکیش حضرت زردشت ممتاز گشت و بریاضت و نیاز اختصاص یافت این ماه پارسی بقیاس ماه قمری است در هر ماه روز دوم جلوه ماه است زیرا در اکثر اوقات روز اول پنهان و این رمز آنست که ماه آسمان الهی در بدایت ظهور ندارد بعد جلوه نماید و دوازده اشاره بآنست که ماه آسمانی هر ماهی يك دوره دوازده برج سیر نماید و این دوره تمام است همچنین ماه حقیقی در زمانی در دوازده برج دوازده اسباط دوازده حواری دوازده امام تجلی داشت و چهارده با دو دوازده چون جمع شود بیست و هشت شود و این منازل قمر است که در ظرف يك ماه این منازل را طی نماید و همچنین منازل ماه معانی در بیست و هشت حرف است . و اما عدد بیست و يك اشاره بعدد واحد حضرت اعلی و حروف حی است و چون دو بر آن بیفزائی اشاره بر آنست که طلوع ثانوی یعنی ظهور ممره اخری اشراق شمس حقیقت تجلی جمال مبارك است نوزده با دو بیست و يك میشود این چهار روز لهذا ممتاز است و فرموده اند باید بنعم روحانی و مائده آسمانی پرداخت و عليك البهاء الابهی ع ع

باب هفتاد و سوم - در شرح آیه اول تورات

حضرت عبد البهاء جل شانه در لوح جذاب میفرمایند

قوله الاحلی :

عشق آباد مرو حضرت آقا عزیزاله جذاب علیه بها<sup>۱</sup> الاهی

هو الله

" ای عزیز عبد البها " نامه شما رسید و اشعار آبدار ملاحظه گردید سئوالی که فرموده بودید بسیار دقیق و عمیق است بیان بلیغ لازم دارد وجود برد و قسم است وجود علمی و وجود عینی کائنات قبل از وجود عینی وجود علمی داشتند یعنی معلومات حق بودند بعد وجود عینی یافتند یعنی تحقق در خارج شد بصرتعلق بوجود علمی ندارد تعلق بوجود عینی دارد یعنی بصردر عالم وجود به شیئی غیر خود<sup>۲</sup> تعلق نیابد باید وجود خارجی داشته باشد تا بصربآن تعلق یابد اسم بصیر غیر اسم علیم است کاینات معلومات حق بودند ولی اسم بصیر تعلق بحقایق اشیاء نداشته چون در عالم وجود تحقق یافت اسم بصیر بآن تعلق گرفت این مسئله بسیار دقیق است بسیار تأمل فرمائید من باب مثل ذکر میشود صور علمیه که در حیز ادراک شماست بصیر شما باو تعلق ندارد چون در خارج آن صور علمیه تحقق یابد بصیر شما بآن تعلق گیرد و دیگر آنکه علم برد و قسم است یکی علمی که تعلق بذات دارد علم ذاتی الهی است آن عین ذات است ممتاز از ذات نیست چرا در آن مقام

وحدت صرفه است و ذات عبارت از جمیع اسما و صفاتست  
آن علم ذاتی الهی لا یدرک است و علم دیگر در حیز فعل  
است یعنی عین معلومت و آن تحقق در خارجست بصر  
تعلق بشیئی موجود یابد نه بشئی معدوم تعلق علم  
بشئی غیر موجود است اما بصر محال است اینست که  
میفرماید چون خلق فرمود دید که نیکوست و واقفین اسرار  
الهی برآند که علم بر دو قسم است یک قسم ادراک شئی است  
بدون صورت متمایزه در ذهن این علم ذاتی است و علم ثانی  
علم صوریست و آن علم علم شهودیست و آن عبارتست از  
ادراک شیئی مع صورته المتمایزه فی الذهن این مشاهده  
حق عبارت از علم شهودیست اما علم وجودی آن عین ذات  
حقت مانند ذات حق ادراک نشود و بکنه حقیقتش کسی  
پی نبرد بسیار تعمق لازم است تا باین لطیفه معانی  
انسان پی ببرد شعا علم هاین در آید که  
در هویت این حبه شجری عظیم موجود لکن بصر آنرا نبیند  
مگر وقتی که انبات شود و شجر گردد . از این مثل حقیقت  
مسئله واضح و عیانست پس عبارت تورات منافی علم الهی نیست  
که محیط بحقایق اشیاست و علیک البهائم الابهی ع ع  
انتهی

## هو الله

يا ايها السائل البارع الصادر فاصعد الى معارج الحكم  
الربانية ثم ادخل في جنة الروحانية الالهية و استظل في  
ظلال شجرة المباركة التي غرست في بحبوحة الفردوس  
لتساقط لك ثمرة جنية عرفانية وتشهد آيات ربك في هذه  
الروضة المباركة التي قدر الله فيها مآلات عين ولا سمعت  
اذن بما كانت مستورة عن الانظار و مخفية عن الابصار  
الا من اشهد الله ملكوت الروح و جعله على الصراط المقسيم  
مستقيما ثم اعلم بان مسألة التي سئلت عنها ان لها شروح  
وتفاسير لا يمكن اليوم بيانها ولا تقدر الا ان تسمعها  
لان النفوس محجوبة بحجب الظلام والابصار ضربت عليها  
غشاوة من النار كيف يقتدر هذه الطيور المجروحة بسهام  
البغضاء ان تطير في عواء المعاني والبيان او تترنم ببدايع  
الالحان على الافنان ولكن لما وجدت حضرتك ظمنا الى  
كوثر معرفة الله وعطشانا الى معين الصافي العذب الجارى  
في جنة الاحديه لذا اشتاق قلبي ان اذكر ل حضرتك كلمة  
ما القى الله في قلوب المخلصين فاعلم بان الارواح تنقسم  
بروح حيوانيه وروح انسانيه وروح رحمانيه وروح لاهوتيه  
فاما روح الحيوانيه التي مشترك بين الانسان والحيوان  
انها فانيه في ذاتها و معدومة عند انعدام الاجساد

واضحلال الاجسام لانها من مواد العناصر فلما كانت  
 مادتها قابلة للانعدام و متغيرة في تتابع الا زمان فلا بد <sup>ن</sup>  
 تفنى و اما روح الانسانيه عبارة عن النفس الناطقة التي  
 يمتاز بها الانسان عن الحيوان انها ليست من عوالم  
 العناصر الجسمانية بل هي من مواد روحانية لا يعترها  
 الفساد وهي معذبة بما انحجبت عن الله ربها واحتجبت  
 عن مشاهدة بارئها و ادراك آيات موجدتها في عوالم  
 النفس والافاق و هي متصرفة بذاتها في ادراك كل شئ  
 ومحيطة بحقائق الممكنة على ما هي عليها ان تتوجه الى  
 مركز الهدى بين ملاء الانشاء والانتزاع في دركات الجهل  
 والعمى و تهبط في طبقات السفلى من الضلالة والفسوق  
 و اما روح الرحمانية التي من امر الله فهي عبارة عن  
 القوة القدسية والتائيدات الربانية والتوفيقات الصمدانية  
 والمعارف الالهية والعلوم السماوية التي يؤيد الله بها من  
 يشاء من عباده الصالحين و بها يحصل لهم الكاشفات  
 الغيبية والمشاهدات الاربابية و يفوزون بالرحمة الكاملة  
 السابقة والنعمة السابقة ويدخلون في جنة الاحديس  
 والحديقة الصمدانية و يطربون و يحبرون بما اعطاهم الله  
 من فضله ويشكرونه على نعمه و آلائه و اما روح اللاهوتية  
 فهي جوهرة قدسية وكلمة تامة و آية كاملة و سر الوجود

والحقيقة المكنونه عن اعين كل وجود وهى القلم الاعلى  
والنفس الرحمانيه و ظهور الحق عن مشرق الابداع و شمسه  
فى مطالع الاختراع فهذه مختصة بالانبياء فى عوالم الانشاء  
ومن غير هذه الارواح التى بينتها و ذكرتها لحضرتك، قد  
خلق الله ارواحا لاتعد ولا تحصى ومنها روحا نباتيا  
وروحا ملكوتيا وروحا جبروتيا وروحا عقليا و كذلك، بين الانبياء  
ارواح مشتركة وارواح مختصه كروح الامين انها مختصة  
بالكلمة الملها و القلم الاعلى محمد رسول الله صلى الله  
عليه وسلم كما قال الله تعالى نزل به الروح الامين على  
قلبك، ولكن لو اردنا بيان ذلك، لا تكفيه الاوراق و لا يستطيع  
الآذان تسممها لذا نختتم القول الى هذا المقام ونكتفى  
به يا ايها السائل الجليل لصرى لراستنشقت رايحة  
الوقاء لا لقيت عليك، كلمة لو تسممها تطير فى هواء تسمع من  
عزير ارياحه بانه لا اله الا هو ولكن حينئذ كلت السن  
بلايل الحق عن بدايع النفحات بل تسرى حكم ربانية من  
القلوب الى الصدور كسريان الروح فى النفوس نعم ما قال  
ولقد خلوت مع الحبيب و بيننا سراق من النسيم اذا سرى  
انتهى

باب مفتاب وپنجم — در تبیین آیه مبارکه کلمات مکنونه  
در لوح شیراز مؤید نازل قوله الاحلى :

" واما ماسئلت من اللؤلؤء المصون فى الكلم المكنون  
مخاطبا الى عمج رعاى اياك ان تحرم نفسك، ملكا لا يزال  
بسبب من الانزال اى لا تحرم نفسك، عن المواهب الالهيه  
والمناح الرحمانيه والمطاءء الموفور والجزاء المشكور بسبب  
اتباع الشهوات النفسانيه واللذائذ الجسمانيه والاحلام  
الشيطنانيه فالانزال كناية عن اتباع الشهوات و ارتكاب  
الخطيئات من اى نوع كان ولله الايات البيئات " انتهى  
باب هفتاد و ششم - در معنى كوثر

در لوح حاجى آقا محمد علاقه بند ميفرمايند قوله الاحلى :  
" كوثر اعلش مشتق از كثر است كه بمعنى از زياد است  
كوثر الهى اليوم نفحات قدس است كه محيى ارواح است "  
انتهى

باب هفتاد و هفتم - در جواب سئوال از انقطاع و اشتغال  
بكسب و كار در سفرنامه جلد اول مسطور است :  
" در آخر مجلس شخصى پرسيد كه با وجودى كه امر بانقطاع  
از دنيا در الواح الهيه نازل چگونه است كه بر هر نفسى كسب  
و صنعتى فرض شده آيا اين دو ضد نيست ؟ فرمودند  
در امر بهاء الله بر هر نفسى اشتغال بصنعت و كسبى فرض  
است مثلا من حصير باقى ميدانم و شما صنعت ديگر  
اين عين عبادت است اگر بانهايت صداقت و امانت باشد



واین سبب ترقیست اما با وجود مشغولیت اگر قلب تقیّد و تملقی باین دنیا نداشته باشد و از حوادث متألّم نگردد نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود این کمال انسانست والا در حالت فقر اظهار کرم و باحال ضعف ادعای عدل نمودن قولی است آسان نه دلیل بر تسربیت و تذکر وجود انسان " انتهی باب عفتاد و همشتم - در جواب چند سئوال حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

میاند و آب جناب آقا میرزا فضل الله معاون التجار علیّه  
بهاء الله الابهی

### حواله

ای ثابت برپیمان نامه رسید و عدل و انصاف آن سرور واضح گردید احبای الهی باید قدر این عدالت بدانند و پیوسته بخدمت پردازند و بجان و دل آرزوی ترقی آیند و ملت بنمایند در چنین وقتی که جهان آفرینش فی الحقیقه در جنبش و شورش است و با وجود هجوم اعدا بر آن مظلومان آفاق و مشوشی افکار حکومت این عدالت سزاوار ستایش است بلکه آرایش جهان آفرینش .

در خصوص اصلاح ذات البین احباب حاجی و یاران الهی مرقوم نموده بودید این خبر روح پرور بود امیدوارم که

این دوستی و راستی و آشتی باقی و ثابت و محقق ماند  
 اللهم حقق ذلك در میان یاران الفت و یگانگی سبب  
 آشنائی بیگانگان گردد و در عموم سرایت نماید زیرا یاران  
 الهی بمنزله قلب بشهرند و آنچه در دل تجلی نماید  
 و تجلیات کند در جمیع اعضا سرایت نماید بقسمی که دیده  
 بگرید و لب بخندد و سراپا برقصی و حرکت آید . وجود شما  
 در آن شهر سبب خیر و دفع ضرر است و امیدوارم نتایج  
 مشکوره حاصل گردد .

کتاب اقدس را بخط من ادرك، لقاء ربّه زين المقربين  
 تطبیق نمائید و مطبوع در تحت مداخله مرکز نقش طبع  
 شده خط جناب زین صحیح است و ادای صلاة من الطلوع  
 الى الزوال مقصد از طلوع فجر است ولی بی فکران گمان  
 کنند که طلوع آفتاب است و حال آنکه میفرماید " طویسی  
 لمن توجه فی الاسحار الى مشرق الاذکار "

و در بنیان مشرق الاذکار اگر جمیع بلاد اعانت نمایند  
 مقبول . باحبای الهی محبت مشتاقانه این عبد برسان  
 و بگو ای یاران عبد البهاء حضرت مسیح روحی له الفداء  
 خطاب بیاران خویش میفرماید که شما بمنزله نمک، عالمید  
 اگر نمک تغییر یابد جهان بچه نمکین شود ؟ و حال  
 شما نیز بمنزله روح عالمید اگر ارواح و قلوب بهم ارتباط

و التیام نیابد هیکل عالم بچه چیز التیام و ارتباط جوید؟  
 پس باید نظر بقصور در حق یکدیگر ننمائید اگر نفسی  
 تقصیری نسبت بدیگری نماید باید دیده خطاپوش باشد  
 وقصور مقصر را در حق خویش بد امن عفو ستر نماید و در مقابل  
 آن قصور نهایت محبت و مهربانی مجری دارد تا مقصود  
 خجل و شرمسار نشود .

باری شما یاران منید و یاران من تخم محبتی که افشانم  
 باید آبیاری نمایند تا جان خوش گردد و روان روح و ریحان  
 یابد . من از شما راضی و خرسندم شما نیز باید یکدیگر  
 مهرپرور باشید تا تائیدات ملکوت ابهسی رسد و جان  
 قوت دیگر یابد .

ای بنده مشتاق هنوز دفتر اسما<sup>۱</sup> احبای میاند و آب  
 نرسیده و من نیز فرصت نگارش بهر یک ندارم لهذا بجمیع  
 این پیام مرقوم را برسان و اشتیاق مرا بیان کن  
 وعلیک، البها<sup>۲</sup>، الابهسی ع ع

باب هفتاد و نهم - شامل د ولوح که متضمن جواب سئوال<sup>تست</sup>  
 لسوح اول :

حضرت عبد البها<sup>۳</sup> میفرمایند قوله الاحلی :

" در خصوص ناقه صالح سئوال نموده بودید عبد البها<sup>۴</sup>  
 فرصت قرائت عشر مکاتیب متوارده ندارد تا چه رسد

باجوبه مفصله و مشاغل سائره نیز بی حد و پایان باوجود این کجا فرصت تفسیر آیات و تأویل کلمات و توضیح اشارات و تشریح بشارات کتب منزله سابقه دارد هر روز البته صد سؤال وارد و جواب میطلبند لهذا این عبد باهمم پرداخته که لزوم قطعی دارد و جواب مینگارد و سئوالات سائره را بوقت مرهمون موکول مینماید .

ناقه صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح بود و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل آمدانفوس خبیثه آن ناقه الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و بعد اب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده بهلاکت ابدی افتادند .

و اما آن چشمه چشمه حیات این جهان بود و من الماء کل شیئی حیّ آن قوم عنود خواستند که زندگی این جهان فانی بتمامه شایان ایشان باشد لهذا بانکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقه الهی را پی نمودند و چون آن ناقه الهی را انکار کردند نتیجه و اثر آنحضرت از میان آن قوم خروج نمود و غائب گردید . این است که مذکور است که نتیجه ناقه را بکوه و صحرا نهاد و غائب گردید و آن قوم بخسران ابدی افتادند و بانمدام سرمدی مبتلا

گشتند محو و نابود شدند نه ثمری و نه اثری نه ذکری  
 و خبری و نه حیاتی و بقائی لا تسمع لهم صوتا و لا یرکزا  
 انتهی

لوح اسم اعظم :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

عوالله

مدتی است مدید که آن جناب در پاریس بخدمت مشغولید  
 هر چند زحمت و مشقت بسیار است ولی خدمت پروردگار  
 است و اکمال فن طبابت آن دیار لهذا سزاوارشکرانه  
 است باید نهایت شکرگزاری را از حصول این موهبت  
 مجری دارند زیرا بعون و عنایت حق اسبابی چنین فراهم  
 آمد که شما در پاریس باشید و نفس نفیس را فدای امر الهی  
 نمائید . باجناب آقا سید اسد الله بنهایت مدارا رفتار  
 کنید تا میرناصر بیاید پیش از وصول میرناصر حرکت شما  
 جائز نه این شخص در نزد عبدالبهاء بسیار عزیز است  
 زیرا از سادات خصه است که در ایام مبارک همواره الطاف  
 جمال قدم شامل حال بود توقیعات اسم اعظم متعدد  
 در حق ایشان صادر این قضیه حاصله عوارض از شدت تفکر  
 و تدبر و سعی و کوشش در امور حاصل گردید و حکمت بالغه  
 در این عنقریب ظاهر خواهد شد .

واما شروح ( مسیوانزل من ) در خطوط فص نگین اسم  
 اعظم هر چند بدرجه مقارن حقیقت است ولی باید که  
 تعمق زیاد نمایند و تدبیر کلی فرمایند زیرا مرکب از دو باء  
 است و چهار هاء شرح باء در تفسیر بسم اللّٰه  
 الرحمن الرحیم مرقوم گردیده بسیار مفصل است در این  
 نامه نگنجد رجوع شود بآن . تکرر باء اشاره بمقام  
 غیب و شهود است و اما چهار هاء که ارکان اربعه  
 بیت توحید است و عددش متمم عشره است زیرا يك با  
 دو سه سه و سه شش شش و چهار ده و اشاره  
 باین مقام در آیه قرآن است که میفرماید و اتمناها  
 بعشر . باری ها را عدد پنج است و این هاء هاء  
 هویت و حقیقت رحمانیه است در عدد پنج که عدد باب است  
 ظاهر و آشکار است لهذا در فص نگین اعظم باء با هاء  
 ترکیب شده است و همچنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر  
 و عدد اسم اعظم نه است چون نه را که عدد بها است  
 در باب که عدد پنج است ضرب نمائید نه پنج است  
 که چهل و پنج گردد و همچنین پنج را که عدد باب است  
 در نه ضرب کنی که عدد بها است چهل و پنج است  
 و این عدد با عدد آدم مطابق است و همچنین مفردا  
 نه را چون جمع کنی چهل و پنج است يك و دوسه

سه و سه شش شش و چهار ده ده و پنج پانزده  
 پانزده و شش بیست و یک، بیست و یک، و هفت بیست و هشت  
 بیست و هشت و هشت سی و شش سی و شش و نه چهل و پنج  
 و همچنین چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد :

یک، دو سه سه و سه شش شش و چهار ده ده و پنج  
 پانزده مطابق عدد حوا است و موافق حدیث  
 انا و علی ابوا هذه الاله مقصد از آدم حقیقت فائضه  
 متجلیه فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه  
 و شئون رحمانیه است و حوا حقیقت مقتبسه مستفیضه  
 مستنبه منفعله است که منعمل بجمیع صفات و اسماء الهیه  
 است . باری این ادنی رمزی از ترکیب اسم اعظم درین  
 نگین رحمانیست .

و همچنین ملاحظه کنید که سطوع ثلاثه عالم حق و عالم  
 امر و عالم خلق است که مصادر آثار است عالم حق مصدر  
 فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیه لطیفه که مستنبا از  
 شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتیاس انوار است  
 که بواسطه وسیله کبری المستفیضة من الحق والمفیضة علی  
 الخلق حاصل گردد .

باری بآء حقیقی که حقیقت کلیه است چون در مراتب  
 ثلاثه از ذروه اعلی تا بمرکز ادنی نزول و تجلی کرد جامع

و واجد جمیع عوالم شد و در افاق عزت قدیمه د و کوکب  
 نورانی ساطع و لامع گردید کوکبی از یمین و کوکبی  
 از یسار و این رمز عظیم دوشکلی است که در یسار و یمین  
 اسم اعظم در <sup>نص</sup> نگین محترم ترسیم گردیده و رمز از  
 ظهور جمال ابهی و حضرت اعلی است و هر چند دوشکل  
 یمین و یسار بصورت ستاره است ولی اشاره به هیکل  
 انسانی است که عبارت از سر و دست و دو پاس است  
 و علیک البهاء الابهی ع ع " انتهى .

باب هشتم - ثبوت زمان

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ..... زمان و مکان را حکم در عالم جسمانی بود نه جهان  
 الهی علی الخصوص زمان که امر اعتباری است . عالم  
 وجود سرمد است یعنی یکروز بی بدایت و نهایت است  
 این از منته باعتبار حرکات و ظهور و غروب کواکب است  
 روز و ماه و سال ثبوت دارد ولی وجود ندارد یعنی  
 سال و ماه و ایام ثابت است ولی وجود ندارد مانند  
 جهات نظیر شرق و غرب و جنوب و شمال ثبوت دارد ولی  
 وجود ندارد " انتهى .

باب هشتم و یکم - الواح مرحوم ملا عبد الغنی اردکانی

شامل جواب سئوالات :



بواسطه جناب حاجى آقامحمد علاقه بند  
يزد جناب ملا عبدالفضى اردكاني عليه بهاء الله  
هو الله

يامن ثبت الله قلبه على الميثاق عند ماتجلل نير الآفاق  
بحجاب الغياب يا ابن ودى قدرتلت آيات شكره لمولاك  
بما دعاك وهداك و ثبت قدماك و امتحنك و ابلاك  
و آواك و شفاك و نعم المرء العبد الشكور على الغيظ المشكور  
المتهافت على مشكاة النور فى هذا العصر المحمود  
والقرن المسمود و فاز بالرغد المرفود و ورد على الورود  
المورود لعمر الله انه ممن وفقه الله بالشهود فى اليوم  
المشهود أيها الرجل الرشيد انى ادعوربى ان يؤيدك  
بجند جديد ذى باس شديد من ملكوته الجديد حتى  
تهدى اهل الضلال وتدل المشتاقين على ملكوت الجمال  
وتنذر الغافلين من سطوة الجلال و تنقد الخائضين فى  
غمار الهوى و تنجئى التائهين فى بيدا الفوى و تسقى  
الظماء من ماء السماء و تطعم الجياع من الموائد والآلاء و  
تشفى المراضى من مزمن الامراض ان ربك يدخلك فى  
رياض الرحمة و يسقيك من حياض الرافه فى غياض النعمة  
وانه لهو الرحمن الرحيم . اى ثابت برميثاق حمد خدا  
راكه آنچه بشارت داده شد يافتى و اخبار واقع گرديد

و آن هذا هو البرهان المنير ولقد وقع المترفون فـى  
 خسران مبین فسوف ترى اعظم من ذلك و يجعلهم الله  
 عبرة للناظرین و ضربت علیهم الذله والمسكنه و بـاء و ابغض  
 من الله ای یارمهربان نامه ها بعضی رسید ولی فرصت  
 تحریر نبود البته معذور دارید زیرا تعلق جان و بستگی  
 دل در میان و وارسته از شبهه و از تصور خارج است  
 والله شاهد علی ذلك از میزان کلیه بدعت سئوال نموده  
 بودی بدعت احکامی است که نص کتاب نه و بیت العدل  
 عمومی تصدیق آن ننماید اما بقاع مقدسه مستحق تعظیم و  
 تکریم است زیرا منسوب بشخص جلیل و این تعظیم و تکریم  
 راجع بروح پاکست نه جسم خاک این محل و قفس کوی  
 جانان بود و آن جان پاک در آن مأوی داشت لهذا  
 عاشقان خاک آن کوی را کحل بینش نمایند ولی تعلق  
 بتراب ندارد بلکه بفیض آفتاب نگرند اما طلب عـون  
 و عنایت و حفظ و صیانت جز بجمال مبارک جائز نـه  
 و اگر دون این باشد منتهی به پرستش خاک گردد .

و اما اکتساب و اجتناء حرام البته سبب محرومی گردد  
 زیرا شیئی ممنوع را مقبول شمرده و در قلب تأثیر کرده  
 شبهه ای نیست که غفلت حاصل شود و اگر مرتکب تائب  
 نگردد منتهی به هلاکت شود .

اما سؤال از ابناء غیر مشروع نموده بودی بر آنان جرمی  
 نه مجرم فاعل است و محروم از فضل و اهدب .  
 و اما خیرات و مبرات البته از برای اموات سبب تهویسن  
 سیئات و تزئید حسنات گردد زیرا نفوس از آن خیرات  
 مستفید شوند و آن مانند استغفار است و چون ثمر  
 استغفار مسلم خیرات و مبرات احسن و اعظم و معنی آیه  
 مبارکه لم حشرتنی اعمی و کنت بصیرا اینست کل نفوس  
 بر فطرت اصلی مخلوق لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت  
 و کل مولود یولد علی فطرة الاسلام و انما ایواه یهود انسه  
 وینصر انه ویمجسانه این حدیث برهان واضح بر طهارت  
 فطرت در بدء ایجاد است ولی بسبب ارتکاب مناهسی و  
 خویش در بحور ذنوب نامتناهی استعداد اصلی و قابلیت  
 اساس از میان رود و بصیرت بکوری تبدیل گردد و لیس  
 حشرتنی اعمی و کنت بصیرا تحقق یابد مثلا استعداد  
 اصلی جمیع بشر اینست که از شهد منتفع شوند و از سم  
 متضرر نفسی از این قابلیت و استعداد مستثنی نه و لیس  
 بعضی اندک اندک سم تناول نمایند و قلیلا قلیلا معتاد  
 گردند تا بدرجه ای رسد که شهد فائق فائده نبخشند  
 و سم نقیع سبب حیات شود زیرا آنان که معتاد سمومند  
 تریاک را دریاق اعظم شمرند و اگر تناول نمایند هلاک

گردند و حال آنکه در استعداد اصلی تریاک سبب هلاک بود و شهد معطی حیات این قابلیت و استعداد فطری بود حال آن قابلیت و استعداد فطری باکتساب جنایات چنان منقلب بقابلیت و استعداد جدید شود که شهد نافع مضر گشت و سمّ نافع مفید گردید .

ای بنده الهی هنگام ضوضاء فی الحقیقه با صهر عزیز آقا حسین اخوان صفا بسیار مبتلا شدید تا آنکه نرسد رستم یعنی تهمتن ربانی آمدید و آن شخص محترم با زوجه مکرمه فی الحقیقه خدمت نمودند و من را راضی کردند و این عبد بدرگاه احدیت تضرع و زاری نماید و بجهت جناب لاری طلب استغفار کند و طالب عفو و آمرزش نماید امیدوارم که بحر غفران موجی زند و اوساخ عصیان پاک نماید . کنیز عزیز خدا ضجیع محترمه و صبیّه زهرا و همچنین صبیّه قمر و سلیل جلیل عبد الخالق و صهر عزیز حاجی شعبان و جناب آقا حسین داماد اخوان صفا هریک را تحیت محترمه برسانید و نهایت نوازش نمائید و این عبد بجهت همشیره بزرگ که وفات نمود طلب غفران از حضرت یزدان مینمایم و در وقت مناجات تضرع و زاری کنم و استدعای موهبت کبری و حصول مغفرت عظمی و دخول در جنت رضا و وصول بموهبت لقا نمایم . وعلیک التحیة

والثناء ع ع \*

هوالبهی - جناب ملا عبدالغنی علیه بها اللہ  
الابهی ملاحظه نمایند :

هوالبهی

ای بنده درگاه الهی هر چند تا بحال در مکاتبه فتو  
وقصور رفت ولی در عالم دل و جان در جمیع احیان  
یادت مونس قلب و ذکرت انیس روح و ریحان بود . یاران  
الهی حاضر انجمنند و موجود در پیرهن آنی فراغت  
از یادشان ممکن نیست چگونه فراموش و نسیان راه یابد  
قسم بآن جمال پرکمال که دل و جان آرزوی جانفشانی  
در محبت دوستان الهی دارد و اشتیاق و حرقت فراق  
در نهایت اشتداد است خطوط و رقم در هجران و حرمان  
اگرچه بهتر همدم است ولی نفحات حدائق قلوب تسلسی  
نفوس را واسطه اعظم از فیوضات جلیله رب مجید چنان امید  
است که این پیک نیک پی نعم القاصد و البرید گردد  
و در کل اوان مشام از نسیم خوش ریاض قلوب احباء اللہ  
عطری استشمام نماید که راحه طیبه اش آفاق را حیات  
باقیه مهذول دارد تا حقیقت مقدسه ولقد کرمنابنی  
آدم در قطب امکان بموعبت بی پایان مشهود و عیان  
گردد آدم در اکوار الهیه و ادوار مقدسه رحمانیه

اول من آمن است چه که بدیع اول است و بنی آدم نفوس<sup>سی</sup>  
 هستند که در آن کور در ظل آن کلمه رحمانیه در آیند  
 و بمنزله سلاله و نسل او هستند لهذا و فضلنا علی کثیر  
 مما خلق مراد فضیلت این نفوس است بر سائرین  
 ما عدا نفوسی که بمنزله آباء هستند چه که آن نفوس  
 مستثنا هستند و همچنین نفوسی که از عالم بشریت منسلخ  
 شدند و بصفات ملکوتیه متصف گشته اند آن نفوس از ملاء  
 عالین و ملائکه مقربین محسوبند و سمت ملکیت موسوم  
 آن مظاهر اگرچه بظاهر در همیکل بشری بمشود ولی  
 فی الحقیقه عویت مقدسند و کینونت منزله این حقائق  
 مقدسه نیز مستثنا هستند تفکر و تأمل فی هذا التفسیر  
 بالایجاز فانه یفنی عن الأطناب ولو کان لی مجال و قلمی  
 سیال لفسرت هذه الایة المبارکة تفسیرا تهتزله  
 القلوب و تنشرح به الصدور و تلتذ باستماعه الاذان فانه  
 روح الحیات من فؤاد الانسان ولكن ما الحیل  
 وما العلاج فان الاذان مدوده ولكن الالسن ممنوعه  
 والموانع مشهوده و نرجوا من الله ان یفتح علی قلوب  
 الاحباء ابواب الفتوح و یشرح بنور معرفته الافئدة  
 والصدور وینطق السننهم بآبـدع المعانی بین ملاء النور  
 والبهاء علیک و علی کل من ثبت علی الميثاق و تمسک

بمروة الوثقى التي لا انفصام لها في يوم  
الحشر والنشور فان الثبوت على الميثاق مغناطيس  
للفيض والاشراق و جالب كل خير في الآفاق ع

انتهى

ج

